

جمهوری اسلامی ایران و انتخابات ریاست جمهور آینده

کیومرث صابغی

وقتی خاتمی با رای ۲۰ میلیونی به ریاست جمهوری برگزیده شد و طرح اصلاح طلبی را پیش کشید، بی شک تلنگری بر شقیقه اصول گرایان وارد شد. نگرانی از اینکه شاید این انتخاب سر آغاز تحولی باشد،

آنان را به چند گروه بی خیال، وحشت زده و دلواپس تقسیم کرد. لکن خیلی زود، یعنی آن زمان که وی اعلام کرد، مردم ممنون برای انتخاب من و حالا همگی برای استراحت به خانه هایشان بروید و بدانید که من بیدارم، خیال وحشت زدگان و دلواپسان جناح اصول گرا هم راحت شد. زیرا دانستند که با این آگهی، خطر حضور و نقش مردم در پشتیبانی از اصلاح طلبی و برخورد با آن رنگ باخت. تنها کاری که برای آنان باقی می ماند، چه گونه رقصان کردن این یک نفر بود که آن هم با توجه به تمام اعتقادات خاتمی مبنی بر اینکه راه "گفتمان تمدن ها" همانا ادامه راه طلایی "امام خمینی" است، اصول گرایان را اساساً از دست زدن به هر کاری که لازمه اش کشمکش و یا ایجاد تنش بود، باز داشت. چه که رئیس جمهور منتخب، خود با گلاب ها، غر زدن ها و کنایه های بی جان که "نمی گذارند من کاری انجام بدهم"، «من یک تدارکاتچی بیش نیستم»، عملاً هم اعلام ورشکستگی نمود و هم بر پیوند با کلیت ساختار جمهوری اسلامی و ایجاد راحتی خیال ولی فقیه تأکید ورزید. انعکاس این ورشکستگی را هنگام انتخابات سال ۸۸ مشاهده کردیم که اصول گرایان توانستند به عریان و با دریدگی و خونخواری، تلاش های مسالمت آمیز مردم برای باز تولید قول و قرارهای یک جامعه مدنی را در هم بشکنند. بر همین قرار بود که در انتخاب روحانی - نماینده مشترک نئو لیبرال های وطنی (رفسنجانی و اردوگاهش) و مدارا گرایان جدید که جایگزین اصلاح طلبان سابق شده بودند - دغدغه و وسواس زیادی به خرج ندادند. چه که از تجربه دوران خاتمی و سرنوشت همه نیرو های پشتیبانش، کوله باری بر پشت داشتند.

روحانی انتخاب شد و بررسی "کارنامه شش ماهه و یکساله ایشان" توسط مشتاقان وی، چه در داخل و چه در خارج، بار دیگر انعکاسی از "نا توانی" در انجام "کارها" بود. جالب اینکه در دوران خاتمی سخن از مردم و نبود تشکلات تأثیر گذار بیرون از سیستم می رفت و

عده ای نتیجه گیری می کردند که خاتمی تنها است و لذا کاری انجام شدنی نیست. اما در دوران روحانی، تعداد نمایندگان قابل شمارش طرفدار ایشان در مجلس و نیز توانمند شدن قطبی جدید از نتیجه پیوند دو رقیب سابق، خاتمی و رفسنجانی، که دستی در درون سیستم و در مراکز قدرت تاثیر گذار و نیز در تشکلات مدافع خود در خارج از کشور دارند، جایی برای بهانه "تنهایی روحانی" باقی نمی گذارد. همین جا برای آنان که به عنوان نمونه از موفقیت دولت ایشان در "مساله اتمی و عقد قراردادهای جدید با غرب نقل می آورند، باید گفت که صرفنظر از روند تاثیر گذاری نقش های بازیگر و نتیجه غایی آن مذاکرات، مشکل مردم ایران بمب اتم نیست. ۳۶ سال است که بختک دیکتاتوری مذهبی و شبخ ضد مردمی نظامی عقب گرا، امنیت فردی و اجتماعی، آزادی فکر و اندیشه و آینده نگری یک جامعه مدنی را مخدوش کرده و با ترویج و آموزش اجباری خرافات در عرصه های مختلف زندگی، گام های بلند در مسخ کردن فرهنگ ملتی برداشته است.

اما انتخابات آینده:

به گمان من به دو دلیل، شانس انتخاب دو باره روحانی بسیار قوی و بدون تنش خواهد بود.

یکم - چهار سال گذشته به اصول گرایان نشان داد که برای آنان، وحدت خاتمی - رفسنجانی، پیکمی بی خطر و شاید از جهاتی سودمند هم باشد زیرا با انتخاب نمایندگان آنان در دولت و مجلس، عملا از نقش خطر رقابتی و ایجاد درد سر کاسته می گردد. به یاد بیاوریم که اخیراً رفسنجانی در مصاحبه ای از عشقش به خامنه ای سخن می گفت. در عین اینکه مردم هم با این تصور که نماینده آنان در درون سیستم است و اگر تقصیری هست، آنان نیز در آن شریکند، خود را بخشی از سیستم بدانند (ترفند خامنه ای مبنی بر اینکه حتی اگر مخالف هم هستید راء بدهید، بیان خواستاری مشروعیت همگانی بود).

به عنوان نمونه می توان از بی نیازی این دولت در ارائه و طرح هر گونه لایحه ترمیم اجتماعی در مجلس و از افزایش تعداد اعدام های دوران ریاست جمهوری حسن روحانی در قیاس با گذشته و از نقش فعال پور محمدی، وزیر دادگستری که امضایش در زیر احکام اعدام چندین هزار نفر از قربانیان سال های ۶۷ و ۶۸ حک شده است، در صدور فرمان مرگ و ایجاد صحنه های اعدام محلی که بر تماشاچیان آن روز بروز افزوده می شوند، نام برد.

دوم - چندی پیش وقتی خامنه ای، احمدی نژاد را از نامزدی ریاست

جمهوری منع کرد، در واقع پیامی سراسری صادر کرد و گفت که نه تنها مخالفتی اصولی با انتخاب روحانی ندارد (اگر چه رقیبان ساختگی دیگری را هم به روی صحنه خواهند آورد)، بلکه به لحاظ اینکه با تشکیل اتحاد جدید، تنش ها تخفیف یافته اند و آقای رئیس جمهور هم هیچگونه گله مندی از اوضاع موجود ندارد، این وصلت را مبارک می دانیم.

ارزیابی آنان چندان هم دور از مصلحت نیست. با این وصلت، این رژیم نیست که زحمت و هزینه آرامش خود را می پردازد. این مردم هستند که با سپردن پرچم اعتراض و خواست های خود به نمایندگان دروغین خود، خاطر خامنه ای را آرام می بخشند.

با آنچه که در کارنامه ۳۶ سال گذشته نظام جمهوری اسلامی نقش یافته و نیز ارزیابی از "اعتدال و رستگار طلبی" نیروهای اصلاح طلب که مسیحای بخش امیدواران خارج از کشور نیز هستند، می توان به این نتیجه رسید که آرزوی اینکه رژیم روزی و آن هم به زودی از درون متلاشی شده و فرو بپاشد، آرزویی در نهایت اگر نه کودکانه، بسیار غیر سیاسی است.

سوال - چرا شوروی سابق فرو پاشید و ایران نه؟

پاسخ - شوروی سابق مملکتی (اتحادی از جماهیر نامیمون و غریبه از هم) چند ملیتی چند نژادی و با هویت های متفاوت، فقیر، بدون پیش بینی آینده سیاسی، اقتصادی ورشکسته و نیز نا توان در مقابل تحولات تکنولوژیکی و تکنیکی و مهم تر از همه حامل روانی پاشیده و پوسیده از استبدادی ایدئولوژیکی بود. ایدئولوژی که نسل های جدید کمتر رنگ تعلق بدان داشتند. در مقابل، رژیم ایران با توسل به مذهب و استفاده از ثروت تمام نشدنی منابع نفتی هم احساس فردی و هم ثروت مملکتی را به جهت بقای خود هدایت می کند. به یاد بیاورید که هیتلر توانست با بهبود بخشیدن به اوضاع اقتصادی آلمان، این کشور را نازی کند.

خط آخر - به گمان من تا زمانی که نظام جمهوری اسلامی باقی است، تحریم انتخابات نیز حکمی باقی است.

سپتامبر ۲۰۱۶

نظرات (1)

نوع نگاه ما به تحولات و شیوه تئوریزه کردن نقش و عمل ما (بعنوان اپوزیسیون) و به اشتراك گذاری ان با مردم ایا درست است؟

مهرداد فتحی

مطلب ناتمام هست اما ناتمام هم گویاست شاید ناهید خانم مخالفت کنند اما مایلم با شما به اشتراک بگذارم. مطلب را دوست گرامی آقای راستگونیا کمی بر آن افزودند آن را هم میگذارم به گمانم قابل بحث و طرح باشد. این مطلب ناتمام من هست بعد مطالعه مطلب آقای صابغی: "با سلام

البته که مطلب آقای صابغی "جمهوری اسلامی ایران و انتخابات ریاست جمهور آینده" منتشره در سایت جدل (ندای آزادی) يك نگرش و جهت اطلاع بوده اما از فرصت استفاده می کنم چند ملاحظه و نکته که در آن دیدم را با امید به توجه دوستان، می نویسم.

کلام، استدالات و در آخر حکم عدم شرکت در انتخابات رو درست و حاوی بخشی از واقعیت می دانم.

اما روح کلی حاکم بر نگرش را روح و محتوی توأم با پذیرش و حس شکست یافتم.

(خاطر جمعی رژیم از حرکت و روند سیاسی، پرشدن روزافزون میادین اعدام از تماشاچی، تحکیم رژیم با تزریق خرافات با پول و ...)

ته خواندن مطلب من خواننده که از قضا عمری در مصاف با دیکتاتوری مذهبی حاکم سر کردم از مطلب و رای نکته تحریم انتخابات یا بعدش باید بپذیرم و اضافه کنم شوری سقوط کرد اما اخوند نه!

بعد مقدمه بالا، تلاش می کنم کوتاه نقض و عکس مطلب فوق را فورموله بیان کنم.

- مبارزه مصاف دو نیروی متضاد و در اینجا رژیم با قدرتش (جهل و اتکایش به باند مرتجع و کار کشته، ثروت به کف آورده از نفت و .. و نیروی نظامی که از ترکیب سه تایی بالا قادر به نمایش و کشیدن خیل حقوق بگیران، منفعت بران و ... در میدان پیش روست) و نیروی مقابل مردم و مقاومت شان که در نیروی آگاه و اعتراضات و ... تبلور می یابد. نیروی دوم اساسا بر آگاهی و آگاهی بخشی و مردم ... استوار است.

در نوشتار آقای صابغی به گمان من فقط دیده های سطح اول مبنای تحلیل است.

می شود شکافت اما بگمانم هریک از دوستان بیش از من اشراف دارند و کوتاه می کنم. يك کلام در سمت رژیم: جهل، ثروت به یغما بره و سرکوب

و در سمت ما: مردم و آگاهی و ترویج آن

- کشمکش درونی رژیم و کشمکش رژیم با اربابان سرمایه در دنیا وجه دیگر کم توجهی نگارنده است. تسلیم رژیم در جریان برجام يك تصمیم بی بازگشت است!

اگر برگردد چوب و اگر ادامه دهد آرام آرام اما با جان کندن تطبیق

و انکاداره شدن خود با جهان سرمایه است. انرا می توان در کلام رفسنجانی در کنار گذاشتن نیروی نظامی (بخوانیم کنار نهادن صدور بحران) دید.

کندی پیشرفت یا بنوعی توقف برجام، بالا گرفتن بحران سوریه و فرورفتن خودخواسته و بیشتر رژیم در آن وجه دیگر و مقدم این کشمکش با غرب است.

شاید برخی دوستان به پیشرفت های پوتین و پس رفت های دوران اوباما اشاره کنند اما قطعاً همه می دانیم که کلینتون بیاید و یا ترامپ و با هرافت و خیزی کشاکش رژیم با جهان به سوی تسلیم و اجرای برجام خواهد رفت.

- نکته مهمتر اما، مقاومت مردم در برابر حاکمیت است. آقای صابغی به گسترش خرافات و حضور روزافزون مردم در میادین اعدام و ... اشاره کردند و افزودند " این مردم هستند که با سپردن پرچم اعتراض و خواست های خود به نمایندگان دروغین خود، خاطر خامنه ای را آرام می بخشند."

و من امروز دسته های عزادار در تورنتو، المان و ... را هم اضافه می کنم!

اما این نگاه محو شدن در گستره تبلیغات هدفمند رژیم و هم پیمانان خارجی و لابی های موجب بگیر از رژیم و از خارجی نیست؟

بر می گردم به موضوعی که دوستان آقای راستگونیا چندی قبل اشاره کرد: او اثر مخرب و گسترش اصلاح طلبان را در نبود صدای موثر مخالفت و نیروی سرنگونی طلب در فضای مبارزه دانست. (نقل به مضمون) و به عدم وجود رسانه ای از این جنس اشاره کرد.

وقتی به مطلب آقای صابغی می نگرم و به نتیجه می نشینم. در يك کلام: شوری ساقط شد اما اخوندها نه!

به مردم برگردم، گسترش دادخواهی ها که دیگر رژیم قادر به توقفش نیست: تلاش های روبه گسترش علیه اعدام رژیم را به عکس العمل وا می دارد: نظیر حبس ۱۶ ساله نرگس محمدی، کشتار به سبک ۶۷ در مورد هموطنان سنی

از نمونه های دیگر تلاش ها و مخالفت، عدم شرکت مردم يك شهر کردستان در میدان اعدام، تجمعات مستمر و روزافزون خانواده ها و مادران جلو زندان، اعتراضات روزافزون کارگری، تبدیل شدن کارناوال های مذهبی (عاشورا و ...) به تفریحگاه ها و فرصت های شبانه دختران و پسران که باید گفت حاوی هیچ جنبه مذهبی در بین جوانان نیست و...

این لیست را می توان باز هم به آن افزود و چالش پیش رو رژیم با مردم و لاعلاجی این زخم چرکین بر پیکر مردم و میهن و بل بر پیکر خاورمیانه و جهان معاصر را برشمرد.

قصدم فقط توجه دادن به نوع نگاه به تحولات و شیوه تئوریزه کردن نقش و عمل ما (بعنوان اپوزیسیون) و به اشتراك گذاری ان با مردم می باشد. رژیم اخوندی در بسیاری جوانب با شوروی متفاوت است. این رژیم در سراسر حیاط پر تلاطمش روی ثبات ندیده و امروز نیز با ثبات نیست. سالهاست که طرحان اتاق فکر اخوندی بخصوص بخش اصلاح طلبش با تغییر واژه ها و تغییر واقعیت چنان وانمود می کنند که این مردم هستند که در انتخابات اثر می گذارند، هیچ مخالفتی موثر نیست و رژیم ماندگار است و سکوت گورستان حاکم است و ... تا انفعال و تسلیم را بگسترانند."

مجازات اعدام برای توهین به مقدسات

برنامه ساعت ششم رادیو فردا با علی محقق نسب روحانی و پژوهشگر دینی و مهرداد درویش پور جامعه شناس

با کسی که به پیامبر اسلام دشنام می دهد باید چه کار کرد؟ حکم قانون مجازات اسلامی ایران در نگاه اول صریح و روشن به نظر می رسد: اعدام.

این حکم اما در عین صراحت ظاهری، پیچیدگی هایی دارد. این پیچیدگی جایی رقم می خورد که اصطلاح «سبّ النبی» وارد متن قانون می شود. ماده ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی اگرچه بر اعدام ناسزاگو تاکید دارد، اما صدور این حکم را مشروط به اثبات «سبّ النبی» می کند؛ فعلی که وقوع آن بر اساس تفسیرهای حقوقی، شرایطی دارد. مثلاً «توهین»کننده باید قصد «اهانت» داشته باشد و نسبت به آنچه می گوید آگاه باشد. اگر این شرایط فراهم نبود، مجازات حبس از یک تا پنج سال اعمال خواهد شد. حالا اما گویا برای شعبه یک دادگاه کیفری اراک محرز شده که سینا دهقان و محمد نوری همگی شرایط «سبّ النبی» را داشته اند و برای آن دو حکم اعدام صادر کرده است؛ مصداق اتهام آن ها به گزارش کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران راه اندازی یک کمپین در شبکه «لاین» و نوشتن مطالبی روی این شبکه اجتماعی است که به زعم قوه

قضایه «خلاف دین اسلام و قرآن» بوده است. آیا «توهین» به «مقدسات» جرم است؟ اگر کسی به قصد توهین و با آگاهی به پیامبر اسلام دشنام دهد، باید اعدام شود؟ آیا دامنه آزادی بیان، «حق» توهین را هم در بر می گیرد؟ این جمعه برنامه ساعت ششم میزبان علی محقق نسب روحانی و پژوهشگر دینی مقیم پاریس و مهرداد درویش پور جامعه شناس مقیم سوئد بود.

[به این گفتگو گوش کنید](#)

ایده هائی در مورد سوسیالیسم و کنترل کارگری

✕ فرامرز دادور

در این نوشته سعی می‌گردد به زمینه های ممکن برای ایجاد کنترل دموکراتیک و اجتماعی کارگری و مردمی در عرصه فعالیت های اقتصادی و اجتماعی، در راستای سوسیالیسم دامن زده شود.

در این رابطه سوال اساسی این است که آیا چگونه میتوان محیط کار را آنگونه سازماندهی نمود که تمامی کارکنان در تصمیم گیریها و نتایج مرتبط با پروسه تولید، توزیع و مصرف مشارکت تعیین کننده داشته باشند. اگر هدف این است که بجای شیوه سازماندهی استثمار و روابط اقتدارگرانه موجود در محیط کار سرمایه دارانه، بدیل های دموکراتیک و مساوات گرانه بکار گرفته شوند، مهم است که در پرتو برچیدن مناسبات اجتماعی غیر دموکراتیک و نابرابر و نفی روش های سودجویانه مبتنی بر مالکیت و کنترل خصوصی بر ابزار تولید و فعالیت های اقتصادی؛ در عوض، روابط حاکم برابر گونه بوده، برای مثال سیاست پرداخت به کارکنان و تخصیص نوع و حجم کار برای آنان با در نظرگیری زمان و درجه ناهنجار بودن کار، اتخاذ گردد. در واقع وجود موازین خود مدیریتی، توزیع و پرداخت ارزش اجتماعی در ازای تلاش و نیاز فردی و ایجاد موازنه مناسب و عادلانه در محیط فعالیت های اقتصادی، برای اداره دموکراتیک و عادلانه جامعه بسیار مهم

هستند. اما، برنامه ریزی برای ایجاد جامعه آزاد، عادلانه و عاری از ستمهای اقتصادی و اجتماعی در حوزه های تولید، توزیع و مصرف، به وجود ساختار و موازین دمکراتیک سیاسی و سازماندهی آگاهانه و دراز مدت از سوی فعالان اجتماعی مردمی، مسئولان انتخاب شده معتقد به آرمان های سوسیالیستی و نهایتا اکثریت قاطع توده های مردم در جامعه، نیازمند است.

اقتصاد جوامع دنیا تا بحال، عمدتا در دو شکل سرمایه داری و سوسیالیسم دولتی (دو شکل آن؛ برنامه ریزی دستوری و یا متکی بر مکانیسم بازار)، برای تنظیم فعالیتهای اقتصادی بکار برده شده اند. در اقتصاد سرمایه داری، تحت حاکمیت طبقاتی سرمایه؛ روابط اجتماعی عمدتا بر پایه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و فعالیتهای اقتصادی، مکانیسم بازار، تقسیم کار آمرانه و غیر دمکراتیک و تصرف ثروت بر اساس قدرت اقتصادی (توانائی متکی بر دارائی و ثروت) و جایگاه طبقاتی بوده، سود جوئی سرمایه داران بر اساس محدود نمودن مخارج در حوزه تولید و فعالیتهای اقتصادی، عمدتا به قیمت کاستن از حقوق و مزایای کارگران تنظیم میگردد. در سوسیالیسم دولتی تجربه شده در قرن بیستم، نیز، مناسبات اقتصادی، تحت حاکمیت طبقاتی سرمایه داری دولتی و عمدتا مبتنی بر مالکیت دولتی و ترکیبی از مقررات متأثر از هردو موازین بازار و برنامه ریزی دستوری بوده، اما همچنان مناسبات اقتدارگرانه، استثمارگرانه، ناعادلانه و غیر دمکراتیک مسلط بوده است.

برای مثال در شوروی سابق، تحت لوای "سوسیالیسم دولتی"، بر اساس رقابت با دنیای سرماییه داری و در واقع تاکید بر رشد روزافزون تولیدات صنعتی و کشاورزی، که در بازار جهانی قابل عرضه باشد، خواه ناخواه اقتصاد آن به مناسبات بازار حاکم در سطح جهان پیوند زده شد. پیشبرد این استراتژی اقتصادی تنها در زیر سلطه یک حکومت اقتدارگرا که قادر به اعمال ضوابط سیاسی دستوری و باز تولید موازین لازم جهت حفظ جایگاه نخبگان سیاسی و اقتصادی باشد، میتواند انجام گردد. در واقع در این نظام، تبعیت نهائی اقتصاد از ترکیب مکانیسم بازار و سیستم دستوری (تعیین مصنوعی قیمت کالا توسط مقامات مسئول، معادل متوسط نیروی کار اجتماعی لازم صرف شده) و ضروریات اقتدارگرانه و غیر دمکراتیک سیاسی آن که به ضبط آمرانه و ناعادلانه ثروت تولید گشته توسط حکومتگران یاری میرساند، باعث شد که ارزش های

بنیادی سوسیالیسم یعنی دموکراسی مشارکتی و عدالت واقعی اقتصادی و اجتماعی نهادینه نشود. در اواخر قرن بیستم، طغیان توده های میلیونی علیه نظام های "سوسیالیستی" موجود و برچیدن آنها (به استثنای کوبا) یکی از ارمغان های آن بود.

از نقطه نظر سوسیالیسم رهائی بخش، بدیل انسانی در مقابل نظام های غیر دموکراتیک و ناعادلانه سرمایه داری و سوسیالیسم دولتی، در نبود سلطه طبقاتی و استبداد بوروکراتهای دولتی، بر پایه مناسبات مبتنی بر مالکیت و کنترل اجتماعی، مناسبات غیر استثماراری و غیر اقتدارگرانه در فعالیتهای اقتصادی و در محیط کار، پرداخت و تخصیص ارزش اجتماعی و ثروت بر مبنای تلاش ممکن انسانی در عرصه کار بوده، مشارکت فعال و مستقیم مردم در اداره امور جامعه با استفاده از اشکال و طرف های دموکراتیک مانند انجمن، کمیته و شورا و در پهنه جامعه، بطور غیر متمرکز و فدرال، حیاتی است. ایجاد دگرگونیهای بنیادی در عرصه اقتصاد و محیط کار میبایست وزنه اصلی را در میان تلاش های سوسیالیستی تشکیل دهد. البته سطحی محدود از تغییرات ساختاری میتوانند پیش از پیروزی انقلاب سیاسی با سمتگیری سوسیالیستی شروع گردند. اما گسترش و تعمیق هدفمند مناسبات اقتصادی و اجتماعی تنها در پرتو وجود دموکراسی واقعی و مدیریت سوسیالیستی انجام پذیر است.

تشکیل واحد های اقتصادی خودگردان و از جمله تعاونی های اقتصادی میتواند نقش اساسی را برای توقف روابط سرمایه داری و سمت گیری اقتصادی به سوی سوسیالیسم داشته باشد. این موسسات تحت مدیریت و کنترل دموکراتیک توسط کمیته ها، شوراهای و یا هر نهاد دیگر کارگری و اجتماعی، در صورت وجود فضای مساعد سیاسی و اجتماعی (انتخاب آگاهانه سوسیالیسم و مسئولان اداری آن از طرف اکثریت جامعه)، نطفه ها و نهاد های اولیه اقتصادی برای ایجاد سوسیالیسم در سراسر جامعه را تشکیل میدهند. در این واحد های خود مدیریت یافته، تصمیمات حیاتی بر پایه نظر دموکراتیک جمعی، در تمامی حیطه های اقتصادی و از جمله در عرصه های تولید، توزیع و مصرف اتخاذ میگردند. برای مثال، بررسی زمینه وجود تقاضا و درخواست های منطقی و متناسب با ضروریات اقتصادی و تعیین حجم مناسبی از تولید محصولات و ارزش های اجتماعی (از تولیدات صنعتی و کشاورزی گرفته تا خدمات درمانی، آموزشی، مسکن، غیره)، برای واحد های محلی و یا منطقه بر عهده مجموعه شوراهای و کمیته های کارگری باشد که بتوانند تحت نظر و هماهنگی از جانب

نهاد های رسمی قانونگذار (ب.م. مجلس سراسری، پارلمان های محلی و انجمن های محلی نمایندگی مردم) عمل کنند.

بدیهی است که در جامعه سوسیالیستی نیز توزیع عادلانه محصولات تولیدی و ارزشهای تولید گشته اجتماعی به مکانیسم ها و موازین اقتصادی لازم نیازمند است. برای تبادل اجناس و ارزش های اجتماعی تبلور یافته در کالاها و پدیده های اجتماعی مورد مصرف در جامعه (محصولات حامل ارزش مصرف) وجود مکانیسم ها و موازین تنظیم کننده اقتصادی ضرورت دارند. بر خلاف سرمایه داری که کالاها بر مبنای تناسب معین شده ای از ارزش آنها (بر مبنای واحد پول رایج) در سیستم رقابتی بازار، مبادله شده، قانون ارزش (تعیین قیمت کالا بر اساس صرف متوسط زمان نیروی کار لازم اجتماعی برای تولید آن) حکمفرما است؛ در سوسیالیسم، سیاستهای اقتصادی در سطوح مختلف جامعه بوسیله نمایندگان واقعی مردم و در سطح امکان، مستقیماً توسط خود کارگران و کارکنان برنامه ریزی شده و برای مثال انتخاب شیوه و مقدار پرداخت در ازای کار انجام شده، بر مبنای ارزیابی های آگاهانه عدالتجویانه و در عین حال واقع بینانه (ب.م. بر پایه ضوابطی مانند درجه تلاش، ساعات کار و سطح نیازمندیهای فردی و خانوادگی) از سوی مسئولان انتخاب شده به ارگان های مردمی (ب.م. مجالس و شوراهای) و کمیته های کارگری در انواع واحد های اقتصادی (ب.م. تولیدی، توزیعی و خدمات) و اجتماعی (ب.م. در عرصه های آموزش و درمان) تعیین گردند. بسیاری از مسائل دیگر اقتصادی و اجتماعی، از جمله چگونگی و تخصیص بودجه برای هزینه های سرمایه ای و نیازهای رفاهی نیز تماماً تحت مدیریت و نظارت کانون های انتخاب شده کارگری و مردمی قرار میگیرند. در واقع، نه تنها ماهیت مناسبات درونی، بلکه مابین موسسات و واحد های اقتصادی و اجتماعی، نیز، غیر استثماری و مبتنی بر ارزش های دمکراتیک و عادلانه میباشد. در جامعه نوین انسانی، مهم است که توده های مردم درگیر فعالیتهای سوداگرانه و خرید و فروش با هدف سود جوئی و انباشت ثروت نبوده، به شبکه ای از فعل و انفعالات اقتصادی تجریدی (مکانیسم بازار) که قیمت اجناس و ارزش های تولید گشته را، عاری از اختیار مردم تعیین میکند، اسیر نباشند.

البته هر جامعه ویژگیهای اجتماعی خود را در بر دارد و چگونگی بکار گیری موازین، نهاد ها و درجه سرعت در ایجاد تغییرات بنیادی متفاوت میباشد. واقعیت این است که در دوران گذار به یک

اقتصادِ مدرنِ سوسیالیستی، وجودِ موازینِ و قواعدِ تنظیم گشته در سراسر جامعه و به نوعی در رابطه با اقتصاد جهانی، حیاتی است. سازماندهی برای ایجاد هماهنگی بین فعالیتهای در حیطه تولید، توزیع و مصرف در قیدِ سطحی از قیمت گذاری و بکارگیری ابزار مناسب برای تشخیص درست از عرضه و تقاضای واقعی جامعه بوده، اشکالی از مکانیسم بازار برای انجام آن هنوز ضروری است. در جامعه ای که اکثریتِ توده های مردم، آگاهانه سمتگیریِ سوسیالیستی اختیار نموده اند، مهم است که امور اجتماعی بر اساس تصمیمگیری و کنترلِ خودِ توده های کارگری و زحمتکش که در شکل های جمعیِ مردمی (ب.م. شوراها، انجمن ها و کمیته ها) سازمان یافته اند، تعیین گردد و مسائلی مانند تشخیصِ قیمتها و چگونگی توزیع محصولات و ارزش های اجتماعی تولید گشته در کل جامعه، بطور کارشناسانه و بر اساس موازینِ دمکراتیک و عادلانه (بر خلاف سیستم غالب در شوروی سابق که سیاستهای اقتصادی به شیوه آمرانه و از سوی مقامات بوروکراتیک تعیین میگشت)، استقرار یابد. آنچه که مهم است، اهتراز از به گیر افتادن در اقتصادِ بازارِ غالب در دنیای سرمایه داری است که انسانها را به مثابه بردگانی که نیروی کارِ مجردِ خود را برای تولیدِ ارزشِ اجتماعی و نه لزوماً لازم برای جامعه انسانی در ازای کار مزد (معادلِ متوسط ارزش تولید شده لازم اجتماعی برای تداوم بقای یک زندگی نازلِ کارگری) میفروشند، به خدمت در میاورد.

در ایران، در صورت وقوع انقلاب و انتخابِ آگاهانه مدیران و برنامه های سوسیالیستی توسط اکثریتِ توده های مردم، با توجه به اقتصادِ انگلی و مافیاییِ موجود، در مراحل اولیه به دخالتگریِ یک حکومتِ دمکراتیکِ مردمی جهت تحقق مالکیت و نظارتِ عمومی نیاز است. در عین حال حیاتی است که در واحد های اقتصادی تحت مالکیت و اداره عمومی توسط مدیران دولتی سراسری و محلی انتخاب شده، در سطح ممکن موازینِ خود مدیریتی غالب گردد. روشن است که با توجه به وجود مالکیتِ عمومی (دولتی) در این نوع موسساتِ کلیدی (مالکیتِ جامعه) و با توجه به نیاز به سازماندهیِ استراتژیکِ اقتصادی در کل جامعه و از جمله ایجادِ موازنه لازم بین فعالیتهای اقتصادی در عرصه های تولیدی، توزیعی و مصرفی، بویژه در بخش های معادن (ب.م. نفت، پتروشیمی)، صنایع سنگین (ب.م. خود رو سازی، ذوب آهن...) و کشاورزی (ب.م. در عرصه محصولاتِ حیاتی غذائی...)، موازینِ غالب در آنها بر اساس کنترلِ کاملِ کارگرانِ محلی و مکانیسمِ خود مدیریتی عمل نخواهد نمود. مثلاً در

رابطه با صنعت نفت که نقش استراتژیک و ارتباط گسترده ای با سایر رشته های صنعتی داشته، بسیار سرمایه بر بوده، هزاران نفر را تحت اشتغال دارد، شوراهای کارگری مستقر در شاخه های گوناگون تولیدی و توزیعی و کمیته های محلی و منطقه های نمیتوانند که تصمیم گیرنده نهائی در تنظیم برنامه ریزی اقتصادی آن باشند. در یک جامعه مدرن و پرجمعیت در حال گذار به سوسیالیسم، هنوز لازم است که در امور مربوط به بسیاری از موسسات و واحد های اقتصادی و اجتماعی، نهاد های دولتی سراسری و محلی انتخاب گردیده توسط توده های مردم، مدیریت نموده در ایجاد هماهنگی لازم بین فعالیتهای گوناگون اقتصادی در جامعه دخالت موثر داشته باشند.

اما در رابطه با فعالیت واحد های مستقل اقتصادی که ترجیحا مالکیت و مدیریت کامل آنها در دست خود کارگران و کارکنان باشد، در واقع همگان بطور برابر صاحب وسایل تولید و در کنترل بر فعالیتهای اقتصادی بوده، پرداخت به آنها عمدتا بر اساس تلاش اقتصادی و نیاز آنها خواهد بود. در واقع فرق بین اقتصاد مشارکتی (سوسیالیستی) و سرمایه داری بر این است که بجای روابط اقتدارگرانه و استثماری در موسسات سرمایه داری و پرداخت به کارکنان بر اساس صرف متوسط نیروی کار اجتماعی لازم، در عوض در واحد های اقتصادی خود مدیریت یافته، شوراهای انتخاب شده کارگری، با اتخاذ سیاستهای مشارکتی مبتنی بر ایجاد موازنه مناسب بین شغل های سخت و آسان، پرداخت در ازای تلاش و نیاز کارکنان و تخصیص بخشی از ارزش اجتماعی تولید گشته جهت استفاده برای مزایای اساسی اجتماعی و مخارج مربوط به محیط کار، فعالیتهای اقتصادی را در فضای دمکراتیک تر، عادلانه تر و انسانی تر به پیش میبرند. تحت لوای سازماندهی اقتصادی بر مبنای اقتصاد مشارکتی، خصلت طبقاتی مناسبات اجتماعی نیز در معرض تغییر بنیادی قرار گرفته بسیاری از نیاز های ضروری اجتماعی مردم (آموزش، درمان، مسکن، ...) بطور رایگان و یا صرف مخارج بسیار ناچیز رفع میگردد.

در ایران، تحت سلطه یک نظام ارتجائی تئوکراتیک و در واقع نبود اولیه ترین آزادی های دمکراتیک و از جمله حق ایجاد تشکل مستقل و فعالیت مسالمت آمیز اعتراضی، دشواری های زیادی در مقابل شکل گیری خود مدیریتی اقتصادی وجود دارند. اما بهر حال مهم این است که با توجه به تداوم مبارزات صنفی کارگران (هم اکنون اعتصابات

و اعتراضات کارگری در صدها موسسه اقتصادی، از جمله واحدهای مرتبط با شرکت معادن زغال سنگ البرز شرقی، کارخانه نورد لوله اهواز و کارخانه کاشی خزر در جریان است)، با استفاده از فضای مبارزاتی در جنبش کارگری ایران، ایده‌های مرتبط به مشارکت و نظارت کارگری در امور این واحدها، در لابلای مطالبات مطرح گردند. چندی است که بخشی از کارگران آگاه و مبارز، در میان شعارهای خود در اعتراض به خصوصی سازی (از جمله تجمع اعتراضی کارگران معادن زغال سنگ کرمان به خصوصی سازی در ۲۷ مرداد ۱۳۹۵)، حرکت‌های دخالت‌گرانه و ایده‌های خود مدیریتی در محیط کار، روی آورده‌اند.

برای مثال، طی حرکت وسیع و دو هزار نفری کارگران شرکت آلومینیوم المهدی هرمزآل، که باعث متواری شدن مدیران ارشد این شرکت شد، یکی از حرکت‌های با اهمیت کارگران اعتراضی در این مجتمع صنعتی، تشکیل فوری شورای کارگری و موقتاً، اعمال کنترل بر مدیریت آن بوده است. در میان مطالبات کارگران، اعتراض شدید آنها به “کاهش تقریباً یک سوم از حقوق کارمندان و کارگران” و عدم پرداخت حقوق برای چندین ماه به حدود ۲۵۰۰ از کارگران است که متاثر از تصمیم مدیر مالک جدید می‌باشد. با اینکه اعتراضات روزمره کارگران در ایران، عمدتاً در محدوده مطالبات صنفی و از جمله پرداخت کارمزد های معوقه، وضعیت حداقل دستمزد، تبدیل قرار داد های موقتی جاری به دائم و در کل مسائل مرتبط به ایجاد امنیت شغلی است و هر از گاهی بخاطر مقاومت و مبارزات کارگری، بخشی از این مطالبات وصول می‌گردند، (ب.م. موفقیت کارگران کارخانه ایران ترانسفو زنجان در نیمه مرداد ۱۳۹۵، در وصول خواست‌های مانندی بازگشت تعدادی از کارگران اخراجی به کار، عدم کاهش و لغو مزایای خدماتی و رفاهی منجمه بیمه تکمیلی، بررسی دوباره روند واگذاری ایران ترانسفو به شرکت آداک، بازبینی و اعلام سود سالیانه و توقف فروش املاک، تاسیسات و ساختمان‌های ایران ترانسفو)، اما تنها در موارد نادری بوده است که کارگران یک واحد اقتصادی، در پروسه اعتراضات خود، با تشکیل جمعی شورا و یا کمیته، برای مدتی بر محیط کار کنترل جمعی و دمکراتیک یافته، مطالبات رادیکال‌تری را مطرح می‌کنند.

برای مثال یکی از موارد اعتراض توسط کارگران شرکت آلومینیوم المهدی هرمز، نبود تطابق موازین حقوقی واگذاری آن با “اصل

۴۴، ماده ۳۲ قانون اساسی است که به موضوع "رسیدگی به تخلفات و جرائم ناشی از اجرای اصل ۴۴"، مربوط میگردد. در واقع، در صورت ارتقاء شناخت عمیق تر در جنبش کارگری ایران از جایگاه و توانمندی بالقوه خود برای طرح مطالبات گسترده تر، حتی در چارچوت قانون اساسی جمهوری اسلامی، امکان دارد که سطحی از خواست های رادیکال تر مانند استقرار کنترل کارگری در واحد های اقتصادی دچار بحران و در حین ورشکستگی، عملی گردند. بدیهی است که در صورت وجود مدیریت سوسیالیستی، مالکیت و کنترل موسسات اقتصادی به خود کارگران واگذار شده، آنها از توانمندی و آزادی عمل مناسبتر مالی و لجستیکی برخوردار میگردند. یکی از نمونه های اخیر در سطح جهان، تصرف کارخانه کیمبرلی در ونزئولا است که بعد از اینکه شرکت مزبور تولیدات خود را به بهانه نبود مواد اولیه متوقف نموده بیش از ۹۰۰ کارگر را اخراج نمود، بررسی وضعیت بوسیله حکومت مترقی در ونزئولا، آشکار نمود که انبار شرکت مملو از مواد اولیه است و نیکولاس مدورا رئیس جمهور کشور، با تخصیص ۲۲ میلیون دلار به بودجه آن که عمدتاً مواد بهداشتی تهیه میکند، به تداوم فعالیت موسسه اما اینبار تحت کنترل کارگران آن کمک نمود. این کارخانه نزدیک به ۲۰ درصد مواد مورد نیاز کشور را تولید میکند (telesurenglish, August ۱۵, ۲۰۱۶@). در تعدادی از کشورهای جهان (ب.م. مونترگان در اسپانیا) تجمع های کارگری در قالب تعاونیها و شوراها، به سطحی از خودمدیریتی دست یافته اند. اما تداوم این نوع روابط غیر استثمار و برابری، در درجه اول به وجود ساختار و موازین دمکراتیک سیاسی نیازمند است که استقرار حق رای عمومی و حقوق مدنی (جمهوریت)، اساس آن را تشکیل میدهد. تحقق انقلاب سیاسی دمکراتیک و برقراری آزادیهای اساسی برای دخالتهای جنبشهای مردمی، بویژه جنبش کارگری در تعیین سرنوشت اجتماعی، زمینه ساز اولیه برای حرکت گسترده و آگاه توده ای در راستای بنای سوسیالیسم میباشد. بدان جهت، فعالیت و مبارزه برای ایجاد تغییر بنیادین در نظام سیاسی و اجتماعی موجود و ترویج ایده هایی که نهادینه شدن ارزشهای انسانی مانند آزادی، همبستگی، عدالت، شفافیت اداری و کنترل جمعی و عمومی بر فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی را سنگ بنای یک جامعه انسانی میداند، وظیفه کنشگران و مبارزان مردمی میباشد

خشونت علیه زنان در کشورهای جنگ زد خاورمیانه

به مناسبت ۲۵ نوامبر روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان

بررسی و تحقیق: ناهید جعفرپور

خشونت علیه زنان گرچه مرز نمی شناسد. اما با علم به اینکه خشونت علیه زنان بیانگر تناسب قوای تاریخی نابرابر میان طبقات، مردان و زنان، جامعه تحت تاثیر ادیان و... است، و این نابرابری در نهایت منجر به اعمال سلطه و تبعیض توسط جامعه مردسالار و در نتیجه مردان گردیده و این امر خود جلوگیری از پیشرفت زنان می نماید،

و از جمله مکانیسم های اصلی اجتماعی است که فرودستی زنان نسبت به مردان نتیجه آن است، با توجه و نگران از اینکه برخی از گروه های زنان، مانند زنان متعلق به اقلیت ها، زنان ملیت ها، پناهندگان زن، زنان کوچنده، زنان ساکن مناطق روستایی یا دور افتاده، زنان فاقد درآمد، زنان سرپرست خانوار، زنان آسایشگاهی، زنان بازداشتی، دختران خردسال، زنان معلول، زنان کهنسال و زنان ساکن مناطق جنگی و... به ویژه در برابر خشونت آسیب پذیرترند و با توجه به اینکه هر چه جامعه عقب مانده تر و بیشتر تحت تاثیر فرهنگ و مذاهب از سوئی و تحت تاثیر جنگ ها (چه جنگ های از خارج و چه جنگ های داخلی) از سوی دیگر قرار می گیرد این خشونت ها عریان تر خود را نشان می دهند. بررسی و کاوش و شناخت معضل و در نتیجه ارائه راه حل از مهمترین وظایف سازمان های فمینیستی و سازمان های دفاع از حقوق بشر و همچنین جنبش جهانی است. طبیعتاً شکل خشونت و درجه خشونت علیه زنان و کودکان و درجه خدشه دار شدن حقوق بشر در کشورهای متفاوت با هم فرق می کند. اما در برخی از این کشورها حتی به نرم های جهانی حقوق بشر تائید شده از سوی خود این کشورها هم توجه ای نمی گردد.

با نگاهی به کشورهای مشخصی در خاورمیانه یعنی درست کشورهایی که در کنار حکومت سرمایه، جنگ و فرهنگ و سنن و دین هم نقش تعیین

کننده بازی می کنند، بخصوص زنان اقشار تحتانی (زنان خانه دار، سرپرست خانوار، دهقان، کارگر و...) هر روز و هر دقیقه و هر ثانیه در معرض انواع و اقسام فشارها و خشونت ها قرار میگیرند و برخا از آنجا که قوانین زن ستیز ملکه این جوامع است و در تاروپود این جوامع رخنه کرده است، برای فرار از این همه بی عدالتی و ظلم و خشونت و بی حرمتی راهی جز خودکشی و خودسوزی و در بهترین حالت سوختن و ساختن با بیماری های عصبی و سایر بیماری های روحی و روانی و جسمی برای زنان باقی نمی ماند.

در برخی از این کشورها مثلا چون افغانستان و عراق از یک سو جنگ داخلی و اشغال و فقر و بی بهره گی از تمامی نعمات یک زندگی شرافتمندانه انسانی زنان را دوره کرده است و از سوی دیگر رژیم های بنیادگرائی که با به قل و زنجیر بستن دست و پای زنان عملا قصد زنده بگور کردن این نیمه فعال جامعه را در سر دارند. مسلما در هر جامعه ای که جنبش زنان آن بطور فعال و نیرومند وارد صحنه شده و در مقابل تمامی این خشونت ها مبارزه نموده است در مقابل موفق هم گشته است قدمهای بزرگی در راه رفع تبعیض در حوزه های مشخص بردارد. در بررسی زیر به نمونه های افغانستان، عراق، فلسطین، لبنان و سوریه که در واقع از سوئی مرکز بحران در خاورمیانه و از سوی دیگر تحت دخالت های جمهوری اسلامی ایران قرار دارند، می پردازیم.

افغانستان: تعداد زنان و دختران افغانی که به دلیل نافرمانی کشته میشوند، در مقایسه با آنهایی که درست به همین دلیل و دلایل دیگر مورد آزار های فیزیکی و روحی قرار می گیرند، اندک نیست. به گفته کمیسیون حقوق بشر در افغانستان یکی از انواع تکاندهنده خشونت جسمی که منجر به قتل زنان میشود، قتل ناموسی است که با توجیهات حیثیتی ناموسی اتفاق می افتد. در جریان تحقیق ملی که کمیسیون در این زمینه انجام داد، ۲۴۳ مورد از قضایای قتل ناموسی مستند شده بود که در فاصله زمانی آغاز سال ۱۳۹۰ تا پایان ۱۳۹۲ اتفاق افتاده بودند. کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در جریان سال ۱۳۹۲ نیز ۱۲۰ مورد قتل ناموسی را مستند کرده بود که بیشتر آنها در ولایات هرات، جلال آباد و گردیز اتفاق افتاده بود.

در یک نظرسنجی که اواخر سال ۹۴ از سوی نهاد تحقیق و ارزیابی در افغانستان انجام شد، بیش از نیمی از پاسخ دهندگان، ضرب و شتم بر علیه "زنان نافرمان" را عملی موجه دانستند وبا وجود اینکه بیشتر آنها این آزار بر علیه زنان را کار درستی نمی دانستند اما باور

داشتند که کتک زدن "زنانی که در برابر تصمیم‌گیری‌های مردان مقاومت و نافرمانی می‌کنند، امری موجه است.

در طول سال ۲۰۱۴، بالغ بر ۲۰۲۶ شاکی خشونت علیه زنان به دفاتر کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان مراجعه کرده و قضایایشان را به ثبت رسانده‌اند. در سال ۱۳۹۲ تعداد شاکیان خشونت علیه زنان که به دفاتر کمیسیون مراجعه کرده بودند، به ۲۱۵۹ نفر و در سال ۱۳۹۱ به ۱۷۵۰ مورد می‌رسیدند. بنابراین، تعداد شاکیان خشونت علیه زنان در سال ۲۰۱۴ نسبت به سال ۱۳۹۲ حدود ۳،۶ درصد کاهش و نسبت به سال ۱۳۹۱ حدود ۸،۱۵ درصد افزایش را نشان می‌دهد.

اما مجموع آمار انواع خشونت علیه زنان، که از قضایای ثبت شده شاکیان خشونت علیه زنان در طول سال ۲۰۱۴ به دست آمده است، به ۴۸۷۰ مورد می‌رسد. این رقم در سال ۱۳۹۲ بالغ بر ۶۶۱۱ مورد، و در سال ۱۳۹۱ به ۵۷۰۱ مورد بود. کاهش این ارقام در سال تحت پوشش این گزارش، چنانچه در بالا هم ذکر شده است، ناشی از تغییر ساختار فرم ثبت قضایای خشونت علیه زنان در کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان است. فراموش نشود که همه این آمار انجیزی است که به ثبت رسیده است در حالیکه آمار ثبت نشده بسیار بالا تر است و غالباً در میان خانواده و اطرافیان سرپوشیده باقی می‌ماند.

گسترده ترین و رایج ترین نوع خشونت علیه زنان خشونت فیزیکی و جسمی، به خصوص ضرب و شتم فیزیکی است. از مجموع آمارهای ثبت شده خشونت علیه زنان در جریان سال ۲۰۱۴، بالغ بر ۱۴۶۸ مورد آن‌ها خشونت علیه زنان می‌باشد، خشونت‌های فیزیکی و جسمی تشکیل می‌دهند. بالغ بر ۴۱۲ مورد دیگر نیز که حدود ۵،۸ درصد کل موارد خشونت علیه زنان در این مدت را تشکیل می‌دهند، شامل انواع خشونت‌های جنسی بوده و ۱۴۸۲ مورد دیگر نیز که حدود ۴۰ درصد کل موارد خشونت علیه زنان می‌شوند، شامل خشونت‌های لفظی و روانی می‌باشند. همچنین ۱۰۲۴ مورد، که شامل ۲۱ درصد کل موارد خشونت علیه زنان می‌شود، خشونت‌های اقتصادی بوده است. بقیه ۴۸۷ مورد دیگر، که ۱۰ درصد مجموع موارد را تشکیل می‌دهد، مشتمل بر سایر انواع خشونت علیه زنان است. خشونت جنسی، یکی دیگر از جدی‌ترین مشکلات زنان در افغانستان است. زنان و دختران زیادی هر ساله قربانی این جنایت می‌گردند. خشونت جنسی از مسایل تابویی در سنت‌های جامعه افغانی است، از این رو، تلاش می‌شود که وقایع خشونت جنسی کتمان گردد. بنابراین، بسیاری از موارد خشونت‌های جنسی گزارش داده نشده و ثبت نمی‌گردد. با این حال، در سال ۲۰۱۴ حدود ۴۱۲ مورد از خشونت‌های جنسی در دفاتر کمیسیون مستقل

حقوق بشر افغانستان درج شده است که ۵،۸ درصد کل موارد خشونت علیه زنان را تشکیل می‌دهد. در سال ۱۳۹۲ نیز، ۴۵۳ مورد از قضایای خشونت جنسی علیه زنان به ثبت رسیده بود که نزدیک به ۷ درصد کل موارد خشونت علیه زنان را در آن سال شامل می‌شد. مطالعه موارد نشان می‌دهد که اکثر عاملین این جرائم اعضای نزدیک فامیل یا آشنایان قربانیان می‌باشند. برای به طور مثال، تعداد زیادی از موارد تجاوز توسط پدران و یا سایر اعضای ذکور فامیل صورت گرفته است. عاملین خشونت‌های جنسی همچنان افرادی هستند که باید از زنان و کودکان مراقبت کنند مانند کارمندان زندان‌ها، مراکز حبس اطفال و نوجوانان، حوزه‌های پلیس یا یتیم‌خانه‌ها. افراد قدرتمند محلی، اعضای گروه‌های مسلح غیر قانونی یا گروه‌های جنایتکار همچنان در میان عاملان تجاوزهای جنسی دیده می‌شوند اگرچه در بسیاری از موارد این افراد به دلیل روابط خود با افراد قدرتمند می‌توانند از چنگال قانون فرار کنند. داستان ستاره زنی که دچار خشونت همسرش می‌شود داستان میلیون‌ها زن در افغانستان است. "..... زمانی‌که ستاره برای دفاع از خود اقدام می‌کند، شوهرش با چاقو بر سینه‌اش فرو می‌کند و هم‌چنان لبش را می‌برد. شوهر ستاره، تا زمانی که ضربه زدن ادامه می‌دهد که ستاره بی‌هوش می‌گردد. وقتی ستاره دوباره بر می‌خیزد، خون‌آلود بوده و به سختی خودش را در روی زمین به سوی بیرون می‌کشد. همزمان با داد و فریادهای ستاره، چهار فرزندش نیز از خواب بیدار می‌شوند. آن‌ها به تعقیب پدرشان می‌پردازند، اما شوهر ستاره فرار کرده و به شورشیان هرات ملحق می‌شود. ستاره تا کنون از او خبری نداشته و موفق نشده است طلاقش را بگیرد.

ستاره یکی از بسیار زنان افغانستان است که در مناطق روستایی زندگی می‌کنند، و جزء ۸۰ درصد زنانیست که خانه و کاشانه‌ای ندارند و همچنین شناسنامه هم ندارند. شناسنامه شرط اساسی برای طلاق گرفتن در دادگاه‌های افغانستان است. برای شناسنامه گرفتن، یک زن افغان به رضایت شوهر یا پدرش نیاز دارد. ستاره شانس آورد که قضیه او تحت بررسی دادگاه محلی قرار گرفت. هم‌چنان نیروهای اسپانیایی، او را کمک کردند و زمینه معالجات پزشکی‌اش را در ترکیه و اسپانیا به عهده گرفتند. وقتی او به هرات برگشت، اداره مهاجرت ناروی (NRC) برایش زمینه مشاوره‌های قانونی را آماده نموده و یک شناسنامه یا کارت هویت برایش گرفتند تا خودش پروسه طلاق خود را آغاز کند. حتی بعدا پدرش که او نیز معتاد به مواد مخدر است، ۵۰۰ افغانی برای تائید شناسنامه ستاره تقاضا کرده است.

ستاره می‌گوید، پدرش هرگز به خاطر این که او را در سن ۷ سالگی به شوهرش فروخته است، متأسف نیست. او می‌گوید: «پدرم گفت، این قسمت تو بود. او به مادرم هشدار می‌دهد، دست به کاری خواهد زد که از این حادثه هم خطرناک‌تر باشد.» در افغانستان، یک بخش بزرگ زنان که مورد خشونت‌های فامیلی قرار گرفته‌اند، در جستجوی طلاق قانونی نیستند. بخشی از این موضوع، به وابستگی‌های اقتصادی زنان به شوهرانشان مرتبط می‌شود. هم‌چنان فشارهای فامیلی مانع عملی شدن این کار می‌گردد. بنا به یک گزارش که توسط سازمان ملل نشر شده، تنها ۵ درصد موضوعات خشونت علیه زنان، به دادگاه گزارش داده شده و تحت پی‌گیری قرار می‌گیرد. حتا برای زنانی که می‌خواهند طلاقشان را بگیرند، این موضوع نهایت خسته‌کننده است."

عراق: طبق گزارش آری رفیق' نائب رئیس کمیته مبارزه با خشونت علیه زنان در اقلیم کردستان عراق از مجموع ۴۴۲ زن کشته شده، ۵۵ زن به قتل رسیده اند، ۶۴ تن از آنان خودکشی کرده اند، ۱۹۸ زن را آتش زده اند و ۱۲۵ زن نیز اقدام به خودسوزی کرده اند. این گزارش تصریح می‌کند، در همین سال ۱۲۴ مورد خشونت جنسی علیه زنان در اقلیم کردستان عراق به ثبت رسیده است. در گزارش کمیته مبارزه با خشونت علیه زنان کردستان عراق اشاره ای به تغییر کمی خشونت علیه زنان نسبت به سال های قبل نشده است، اما به نظر می‌رسد روند خشونت در این کشور در سال ۲۰۱۵ افزایشی بوده باشد، بطوری که در آخرین آمار منتشره از سال ۲۰۱۲، گفته شده بود که روزانه یک زن بر اثر خشونت جان خود را از دست می‌دهد. بیشترین میزان خشونت علیه زنان در اربیل به ثبت رسیده و در شهر سوران نیز کمترین مورد خشونت ثبت شده است..

همچنین دیده‌بان حقوق بشر در گزارشش پس از بررسی حوادث چند شهر در شمال عراق در ماه‌های ژانویه و فوریه ۲۰۱۵، گفتگو با زنان و دخترانی که از دست داعشی‌ها فرار کرده بودند و بیانیه‌های داعش در این زمینه اعلام کرد، داعش در شمال عراق مرتکب تجاوزهای گسترده، سیستماتیک و دیگر خشونت‌های جنسی شده است.

دیده‌بان حقوق بشر در گزارش خود موارد متعددی از تجاوزهای سازمان یافته و آزار و اذیت جنسی، بردگی جنسی و ازدواج اجباری زنان و دختران توسط نیروهای مسلح داعشی را به ثبت رسانده است. این اعمال جرایم جنگی و شاید جنایات علیه بشریت به شمار می‌آیند. بسیاری از زنان و دختران قربانی هنوز ناپدید هستند و اغلب نجات یافتگان در منطقه کردستان عراق با مشکلات جسمی و روانی دست و پنجه نرم

می‌کنند.

این سازمان در این گزارش با ۱۱ زن و ۹ دختر که در ماه‌های بین سپتامبر ۲۰۱۴ تا ژانویه ۲۰۱۵ از دست داعشی‌ها فرار کردند، گفتگو کرده است. در میان آن‌ها دو دختر بچه ۱۲ ساله وجود دارند که می‌گویند بارها مورد تجاوز قرار گرفته و به دیگران فروخته شده‌اند. یک پزشک محلی به دیده بان حقوق بشر گفت که تاکنون ۱۰۵ زن و دختر را معاینه کرده که حدود ۷۰ تن از آن‌ها از سوی افراد مسلح داعش مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. به گفته وی تمام این زنان پس از این حوادث از ناراحتی‌های روحی و استرس رنج می‌برند و تاکنون بسیاری از آن‌ها برای فرار از این خشونت‌ها اقدام به خودکشی کرده‌اند. بر اساس این گزارش از زمان آغاز حملات داعش به عراق از سه اوت ۲۰۱۴ بیش از ۷۳۶ هزار نفر که اغلب از اقلیت‌های مذهبی به ویژه ایزدی‌ها هستند، از خانه‌های خود گریخته‌اند..

زنان و دختران در عراق نه تنها قربانی حملات مسلحانه می‌باشند بلکه همچنین قربانی خشونت سیستماتیک و خدشه دار شدن حقوق بشر هم می‌باشند.

سازمان حقوق بشر در گزارش خویش می‌نویسد: - خشونت بر زنان عراق از زمان پایان حکومت رژیم صدام حسین روز بروز از طریق خشونت نیروهای رادیکال اسلامی و همچنین خانواده بیشتر و بیشتر گشته است. در زمان حکومت صدام حسین با وجود اینکه تعقیب سیاسی وجود داشت و در زندان‌ها به زنها تجاوز می‌شد اما زنان در انتخاب پوشش آزاد بودند. خانم شعبیری فعال زنان می‌گوید "بدین صورت روزانه جنازه های بی سر زنان کشف شده و در واقع این رادیکال اسلامی هستند که قوانین جامعه را تعیین می‌کنند و زنان را مجبور می‌سازند به قوانین آنها تن دردهند".

بیان عزیزی، استاد حقوق بین الملل دانشگاه صلاح الدین اربیل، در این رابطه نوشته است که در کردستان آمارهای مختلف و متناقضی در زمینه خشونت علیه زنان وجود دارد. وی نوشته است که نهادها و موسسات موازی موجود در کردستان عراق در بسیاری از اوقات بدون پروژه های مشترک، هماهنگی و اقدام عملی برای کاهش خشونت علیه زنان به طور موازی کار می‌کنند و برای بررسی کارنامه اقلیم کردستان در این زمینه هر کدام تقصیر را بر گردن دیگری می‌اندازد. این استاد دانشگاه، در بخش دیگری از مقاله اش، یاد آور شده که پدیده خشونت علیه زنان در اقلیم کردستان نگران کننده است.

با توجه به ساختار پدرسالار و سنتی حاکم بر فرهنگ و زندگی خانوادگی، عدم آگاهی زنان طبقه فرودست از خشونت، پذیرش خشونت توسط زنان طبقه فرادست، امتناع از بازگویی خشونت و یا طرح شکایت قانونی و در بعضی موارد مستند نیز، پنهان کردن اجساد قربانیان قتل‌های ناموسی توسط خانواده‌ها می‌توان عمق واقعیت موجود را درک کرد. وی در رابطه با سازمان‌های غیر دولتی، نوشته است: سازمان‌های غیر دولتی در اقلیم کردستان برخلاف تعاریف جهانی در اسناد بین الملل، از طرف حکومت بودجه دریافت می‌کنند. طبق قانون شماره یک مصوب سال ۲۰۱۱ به نام قانون "سازمان‌های غیرحکومتی اقلیم کردستان" از سهم بودجه منطقه ای و ملی و سود حاصل از فروش سرمایه های طبیعی و نفت در اقلیم کردستان به این سازمان‌ها مبالغ مختلفی با توجه به پروژه‌ها پرداخت می‌شود. در بخشی دیگر از مقاله آمده است که پرونده های زنان خشونت دیده توسط بسیاری از وکلا پذیرفته نمی‌شود. این روند تا آنجایی پیش رفت که قانون وکلای اقلیم کردستان به صورت آئین نامه ای قبول حداقل دو پرونده خشونت علیه زنان را در سال برای وکلا اجباری دانست. نگاه قضات مرد در دادگاه ها، دادستان ها و وکلا نسبت به پرونده های خشونت علیه زنان سهل انگارانه است. آنچه در جریان رسیدگی به پرونده های موجود مشاهده می‌شود تشویق یا تهدید زنان برای پس گرفتن شکایت قانونی خود و بازگشت به خانه و در واقع به همان دایره خشونت است. در مقاله همچنین آمده است که متون قوانین جزا و قانون "احوال شخصیه" دارای سی و هشت ماده و تبصره است که برخلاف اصل برابری زنان و مردان است یا نگاهی زن ستیز دارند. چندین بند تغییر کرده و شماری از این قوانین نیز در حال تغییر است اما همچنان مشکل عدم ضمانت اجرایی قوانین پابرجاست.

نادیه العلی مدیر گروه مطالعات جنسیت دانشگاه سواس- دانشگاه لندن در مقاله خود با نام «خشونت جنسی در عراق: چالش‌هایی برای سیاست فراملی می‌نویسد» طی سال‌های گذشته، من زمان و انرژی زیادی را به عنوان یک فرد دانشگاهی و به عنوان یک کنشگر صرف بحث و استدلال علیه «فرهنگی کردن» مسائل مرتبط با جنسیت - به ویژه در ارتباط با خشونت جنسیت‌مبنا در وضعیت عراق- کرده‌ام. سال‌ها من احساس می‌کردم باید بگویم و بنویسم: مسئله «فرهنگ آن‌ها» نیست، بلکه مسئله اقتصاد سیاسی است. مسئله دیکتاتورهای اقتدارگرا و تفاسیر و اقدامات پدرسالارانه محافظه‌کار است. مسئله مداخلات خارجی، حملات و سیاست‌های جنسیتی آن‌هاست. من نمونه‌ای را در تأیید اهمیت تقاطع مطرح کرده‌ام، بدین معنی که تلاش برای حقوق زنان با تلاش و مبارزه

علیه نابرابری‌های دیگر، که در عراق معادل مبارزه با امپریالیسم، سیاست‌های نئولیبرالیسم، اقتدارگرایی و خصوصاً مذهب گرایی است، تقاطع پیدا می‌کند... در عمل، آن چه که تنش اغلب به آن فروکاسته می‌شود، این مسئله است که آیا باید به سیاست‌های نواستعماری و امپریالیستی (خصوصاً آن‌هایی که به آمریکا و اسرائیل مرتبط‌اند) و همچنین به اقتصادهای نئولیبرال به عنوان عوامل ریشه‌ای نابرابری‌های جنسیت‌مبنا و شیوه‌های سرکوب در خاورمیانه نگاه کنیم، و یا باید به فرهنگ‌های ملی و محلی و نمودهای بومی پدرسالاری نگاه کنیم. این مواضع مختلف در واکنش به مقاله‌ی مناقشه‌برانگیز و مسئله‌مند مونا الطحاوی با عنوان «چرا آن‌ها از ما متنفرند» که در مجله سیاست خارجی در آوریل ۲۰۱۲ چاپ شد، شدت بسیار بیشتری پیدا کردند. چنان‌که پیش‌تر گفتم در مقاله مونا الطحاوی که در آن ظاهراً مردان خاورمیانه‌ای را به عنوان یک گروه بابت سرکوب و اقدامات تبعیض‌آمیز علیه زنان خاورمیانه‌ای به عنوان یک گروه سرزنش می‌کند، موارد بسیاری مسئله‌مند بودند. نویسندگان متعددی انتقادات بسیار خوبی ارائه کردند، که به بی‌عدالتی‌های ساختاری و ریشه‌دار تاریخی و شیوه‌های سرکوب، مانند استعمار، سرمایه‌داری، اقتدارگرایی، پدرسالاری و نئولیبرالیسم اشاره می‌کنند که بر تمامی زنان و مردان در منطقه تأثیر می‌گذارد. با این حال، برخلاف ملاحظات خودم در مورد صورت‌بندی کلی، محتوا و لحن مقاله‌ی الطحاوی، بابت فقدان تلاش‌های جدی برای نگاه به داخل، نام بردن و روبه‌رو شدن با رفتارها، هنجارها، اقدامات و روابطی که نمی‌توانند به سادگی توسط الگوها، نیروها و روندهای خارجی و ساختاری، توضیح داده شوند پریشان و مضطرب هستم".

خشونت علیه زنان بطور سیستماتیک دقیقاً در حالی صورت می‌پذیرد که بسیاری از این کشورها مانند عراق قرار داد های جهانی علیه خشونت به زنان و کودکان و و را امضا نموده اند مثلاً در بیانیه‌ی محو خشونت علیه زنان مجمع عمومی سازمان ملل به سال ۱۹۹۳ عبارت خشونت علیه زنان، به معنای هر عمل خشونت‌آمیز بر مبنای جنسیت تعریف شده است که باعث بروز یا احتمال بروز آسیب‌های جسمانی، جنسی، روانی و یا رنج و آزار زنان از جمله : تهدید به انجام چنین اعمالی یا محدودیت‌های اجباری و یا اختیاری (در شرایط خاص) از آزادی در زندگی عمومی یا زندگی خصوصی می‌شود...

در پنجمین کنفرانس جهانی زن در پکن ۱۹۹۵ اشکال خشونت علیه زنان به شکل زیر دسته بندی شده است.

الف) خشونت های جسمانی و روانی که درون خانواده رخ می دهد از جمله ضرب و جرح، سوء استفادۀ جنسی از کودکان دختر خانواده، خشونت های جهیزیه ای، تجاوز توسط همسر، ختنه دختران و دیگر رویه های سنتی زیان بار برای زنان، خشونت توسط افرادی غیر از همسر.

ب) خشونت جسمانی و روانی که در جامعه رخ می دهد و متوجه زنان می شود؛ تجاوز به عنف، سوء استفادۀ جنسی آزار رسانی و ارباب جنسی در محل کار، نهادهای آموزشی و مکان های خرید و فروش و روسپیگری اجباری.

ج) خشونت جسمانی و روانی که دولت ها خود مرتکب آن شده و یا آن را نادیده می انگارند....

کنوانسیون لاهه ۱۹۰۷ طی ماده ۴۶ لزوم احترام به حیثیت و خانواده، زندگی افراد و مایملک فردی و اعتقادات و اجرای اعمال مذهبی را مورد توجه قرار می دهد که حمایت از زنان را می توان به عنوان بخشی از احترام به حیثیت و خانواده تفسیر نمود. چهار کنوانسیون

ژنو ۱۹۴۹ و دو پروتکل الحاقی ۱۹۷۷ از ۵۶۰ ماده خود در ۴۲ ماده مشخص حمایت از زنان را به اشکال مختلف مورد توجه قرار می دهند که می توان آن را در چهار دسته زیر طبقه بندی کرد:

۱- رفتار انسانی با جنگجویان زن به ویژه اسرای جنگی،

۲- حمایت از زنان غیر نظامی (دشمن و خودی) در مقابل اشغالگران

۳- حمایت از زنان غیر نظامی در مقابل آزار جنسی و رفتار تحقیر کننده

کنوانسیون رفع هر نوع اشکال تبعیض علیه زنان در ۱۸ دسامبر ۱۹۷۹ طی قطعنامه ۳۴/۱۸۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید و در دسامبر ۱۹۸۱ با گذشتن ۳۰ روز از تودیع ۲۰ سند الحاق یا تصویب اجرایی شد. در ماده ششم این کنوانسیون بحث سرکوب قاچاق زنان و بهره کشی از روسپیگری زنان مورد توجه قرار گرفته است و دول عضو متعهد شده اند تا کلیه اقدامات مقتضی را از جمله وضع قوانین به منظور جلوگیری از حمل و نقل غیر قانونی و بهره کشی از روسپیگری زنان به عمل خواهند آورد....

سازمان "دیده بان حقوق بشر" در فوریه ۲۰۱۴ با انتشار گزارش تحقیقی

مفصلی از خشونت سازمان یافته علیه زنان عراقی در زندان های این کشور پرده برداشت. این گزارش که با عنوان "هیچ کس امنیت ندارد" در ۱۰۵ صفحه تنظیم شده است، بر مبنای اسناد و مدارک و گفت و گوهای رودررو با ۲۷ زن تنظیم شده است که سابقه ی زندانی شدن در عراق دارند. دیده بان حقوق بشر دولت عراق را متهم می کند که هزاران زن را بدون دلیل قانونی محکم و ادله ی کافی دستگیر و در بدترین شرایط در زندان های کشور حبس کرده است. شکنجه، شوک الکتریکی، تجاوز جنسی، تهدید به تجاوز، آزار و اذیت کلامی، کتک، آویزان کردن به شکل وارونه از سقف های زندان و کتک با باتوم بعضی از خشونت های سازمان یافته ای است که مقامات زندان های عراق علیه زنان به کار می گیرند. دیده بان حقوق بشر می گوید یکی از زنان درحالی برای گفت و گو با ناظر این سازمان به خانه ای امن در محله ای در بغداد آمد که از شدت درد هنوز نمی توانست به درستی راه رود. ناظر سازمان می گوید: بینی شکسته، آثار زخم روی دست ها، جای سوختگی بر روی پستان بعضی از آثار شکنجه های شدید بر تن این زن بود. گزارش این سازمان مدافع حقوق بشر می گوید دسترسی به دارو و خدمات درمانی در زندان های عراق نیز به شدت محدود و ناکافی است و بسیاری از زندانیان از همان دسترسی اندک نیز محروم میشوند. گزارش ۴۲۰۰ پرونده ی زنان زندانی را بررسی کرده است. از این میان بیشتر زنان از اهل تسنن بودند. دیده بان حقوق بشر می گوید اگرچه مردان و زنان هر دو با خشونت و شکنجه در سیستم قضایی ناکارآمد عراق مواجه اند، اما زنان با خشونت مضاعفی مواجه اند. بسیاری از زنان هرگز جرمی مرتکب نشدند و تنها برای این که از آنها به عنوان ابزار فشار به مردان خانواده استفاده شود، بازداشت و برای ماه ها و گاه سال ها بی تفهیم اتهام زندانی میشوند.

فلسطین: در سال ۲۰۱۰، جمعیت فلسطینی ها در تمام دنیا به ۹،۱۰ میلیون نفر تخمین زده شده است که از این تعداد ۱،۴ میلیون نفر در خاک فلسطین زندگی می کنند. حدود نیمی از این افراد را زنان و دختران تشکیل می دهند و رشد سالانه جمعیت ۲،۶ درصد است. ۱،۳۷ درصد مسیحی هستند. تراکم جمعیت در غزه، ۴۲۰۶ نفر در هر کیلومتر مربع است که بالاترین تراکم در دنیا محسوب میشود.

زنان در نوار غزه رنج می برند چون اولین کسانی هستند که این شرایط وحشتناک اشغال را باید تحمل کنند. آنها باید هر روز شاهد باشند که انسانها دستگیر و کشته می شوند. برخی از زنان آنچنان خشمی در دل دارند که انسان تعجب می کند که آنها چگونه با این خشم

زندگی می کنند و از هم فرو نمی پاشند و یا از مقرها پا به فرار نمی گذارند. فراموش نکنیم که در غزه کاملاً سیستم سیاسی دیگری حکم فرماست و ایدئولوژی ای که بر آنجا حاکم است عصبی تراز سیستمی است که بر کرانه غربی حاکم است.

برای اینکه بتوان جامعه فلسطینی را زنده نگاه داشت، باید به یکدیگر کمک نمود. درست بمانند یک خانواده. زنان با کمک کردن به یکدیگر می توانند فشارهای از خارج را تحمل نمایند. زنان اکثراً در گروه های زنان فعال هستند.

فلسطین تاریخ طولانی برای وجود جنبشهای زنان دارد. در میان این جنبش سازمان های قوی و فعالی وجود دارند. جنبش زنان فلسطینی راه بسیار سختی را پیموده است. این جنبش در ابتدا یک قدرت سیاسی بود و بعد برای حقوق بشر جامعه متمدن حرکت نمود. مشکل اینجاست که همسران این زنان تلاش می کنند زنان را از جنبش جدا سازند و خانه نشین کنند. سیستم سیاسی که زیر قدرت مردان است وازاسلام پیروی می کند برای اینکه زنان در سیاست وارد شوند، آنچنان قدمی بر نمی دارد. حتی اگر که این مردان بسیار فعال هم باشند و بر علیه تبعیض هم باشند اما از خیزش زنان استقبال نمی کنند. اکثر مردان فلسطینی از اینکه زنان بخشی از روند تصمیم گیری ی سیاسی باشند جلوگیری می کنند.

سازمان غیر دولتی "حقوق و مشاوره زنان فلسطین" که دفتر مرکزی آن در اورشلیم است در موارد اعمال خشونت به زنان در خانواده و طلاق و سایر موارد به زنان فلسطینی یاری می رساند. یکی از بنیان گذاران این سازمان می گوید: "زنان فلسطینی بعد از سال های طولانی مبارزه اما متأسفانه هنوز به هیچ آزادی ای دست نیافته اند. زنان درکنار خشونت اشغالگران اسرائیلی همچنین زیر اقتدار مردسالارانه فلسطینی قرار دارند.

فعالیت های زنان در طول سال های اشغال، به شدت متاثر از اقدامات مردان بوده است. برای نمونه، زنان در سال ۱۹۶۴ اتحادیه اصلی زنان فلسطین را بنیان نمودند و این اتحادیه زنان را آنچنان ارتقاء داد که سپس جمعی دیگر از زنان انجمن ملی فلسطین را در اورشلیم تاسیس نمودند که البته بعد ها تعطیل گشت. زنان فلسطینی جدا از فعالیت های اجتماعی در زندگی روزمره شان سختی های فراوانی را متحمل می شوند. در تمامی مناطق پاره پاره فلسطین زنان تحت خشونت های اجتماعی، خانوادگی و خشونت در اثر اشغال قرار دارند.

در قدس شرقی زنان فلسطینی تابع قوانین اسرائیل هستند. علاوه بر این در کرانه غربی، قوانین اردن حاکم است و در غزه قوانین و مقررات نظامی مصر. زنی که اهل قدس است و بخواهد در کرانه غربی ازدواج کند، باید از دو قانون تبعیت کند و باید شرایط ازدواجش طبق دو قانون اردن و اسرائیل باشد. تنها به این شکل می تواند برای فرزندش شناسنامه بگیرد و به همین ترتیب زنان در بخش های مختلف سرزمین پاره پاره فلسطین باید تابعیت از دو قانون کنند. (مصر، اردن، اسرائیل، غزه، کرانه غربی). استر لیوانتون "از شبکه زنان فلسطین اشغالی می گوید: "خشونت علیه زنان در اسرائیل به علت ویژگی خاص جامعه است و آن نظامی بودن اسرائیل است. نابرابری در حقوق، موقعیت و نهایتا خشونت علیه زنان ادامه دارد."

بر اساس آمارهای مرکز آمار فلسطین در میان بیش از ۴۰۰۰ خانوار، ۲۳ درصد زنان دچار خشونت خانگی بوده اند ولی تنها کمی بیشتر از یک درصد زنان شکایت کرده اند. دوسوم آنها گفته اند که مورد خشونت های روانی و سوءاستفاده قرار دارند. خشونت بر علیه زنان در سرزمین های اشغالی همچنان در خانه ها مسکوت می ماند چرا که مرکز، سازمان یا حتی مکانی برای حمایت از آنها وجود ندارد. در فلسطین هم مانند بسیاری از کشورها، باز هم ناموس خانواده و آبروی خانوادگی به زنان اجازه نمی دهد راز خشونت علیه خود را افشا کنند. شرایط ویژه جنگی این کشور نشان می دهد که افزایش خشونت های خانگی با افزایش اغتشاشات رابطه مستقیم دارد.

معمولاً زنان و دختران فلسطینی که در مورد خشونت های خانگی سخن می گویند نه تنها از سوی خانواده های خود، بلکه از سوی افراد محله و جامعه هم تحت فشار قرار می گیرند و متهم به آبروریزی می شوند. همچنین دستگاه قضایی فلسطین قتلها و جرم های ناموسی را جدی نمی گیرند و محکومیت ها تنها محدود به چند سال زندان می شوند.

لبنان: لبنان از مجموعه قبیله ها و ادیان مختلف شکل گرفته است. (دروزی ها، علویان، مسیحیان مارونی، ارامنه، شیعیان، سنی ها)

زنان در یک چنین جامعه ای در زمینه های مختلف به عنوان انسان درجه دوم جامعه شناخته می شوند و نسبت به قبیله و دینی که از آن تبعیت می کنند از تبعیضات و خشونت های متفاوت رنج می برند. از این روی فعالیت برای رفع خشونت بر علیه زنان و فعالیت در زمینه حقوق زنان در این کشور هم ریشه ای عمیق دارد. یکی از این سازمان ها " کمیته دفاع از حقوق زنان لبنان " است که در سال ۱۹۴۷ در بیروت

تاسیس گشت و اکنون در تمامی شهرهای لبنان شعبه دارد و روزنامه ای بنام "مسائل زنان" بیرون می دهد و در زمینه خشونت های خانوادگی و اجتماعی به یاری زنان می شتابد. از دیگر سازمانهای زنان لبنانی " مرکز پژوهش های حقوق زنان" است.

همچنین در لبنان زنان نویسنده تلاش نموده اند در قالب داستان های خود به تابوها و معضلات و مشکلات پیش روی زنان بپردازند. از جمله می توان از دو رمان از دونویسنده معروف زن لبنانی نام برد:

من زنده ام! نوشته لیلا بعلبکی نخستین رمان نوشته شده به زبان عربی توسط یک زن است. داستان در باره زنی است که تلاش می کند استقلال خود را بدست آورد و در این راه دچار شکست می شود. نویسنده دیگر حنان الشیخ است که کتاب داستان زهرا را نوشته است. در این داستان قهرمانان بدنبال زندگی خارج از مناسبات مردسالارانه می باشند.

در سال ۲۰۱۰ قانون حمایت از زنان در برابر خشونت های خانگی در لبنان به تصویب مجلس رسید. واردا یکی از زنان قربانی خشونت در گفتگو با دیده بان حقوق بشر می گوید " ای کاش این قانون قبل از اینکه من ۲۰ سال پیش ازدواج کنم به حقیقت می پیوست و امروز من در زندان بسر نمی بردم. من برای دفاع از شرافتم به زندان افتادم. یک سازمان لبنانی که بر علیه خشونت بر زنان مبارزه می کند تخمین می زند که حدود سه چهارم زنان لبنانی در مرحله ای از خشونت خانگی و از دست همسران و افراد ذکور خانواده خود رنج برده اند، قانون جدید دادن حقوق یکسان را ازحیطه محاکم شرعی بیرون کشیده و به نظام مدنی واگذار نموده و با برداشتن فرق میان مسلمان و مسیحی برای زنان گام کلیدی به سوی برابری برداشته است. به گفته نادیا خلیفه پژوهشگر حقوق زنان در لبنان هر ساله بیش از ۵۰۰ زن بدنبال کمک در مرکز زنان لبنان هستند. تنها چهار خانه امن که مجموعاً گنجایش ۴۰ زن دارند وجود دارد. به گزارش وی غالب پزشکان و پلیس به دنبال فهمیدن از دلیل کبودی های ضرب و شتم بر زنان نمی روند و اگر زنان دادخواستی در مورد خشونت در خانواده تنظیم کنند به عنوان " پیشامد خانگی" گزارش داده می شود. در گزارشات پلیس عامل و علت ضرب و شتم ثبت نمی شود. در واقع گویا حادثه ای اتفاق نیافته است. در این قانون وظایف پلیس ذکر شده است و عدم گزارش آن از سوی مراجع درمانی جرم محسوب می شود. در واقع شاید بتوان گفت قانون تصویب شده تلاش دارد تا علاوه بر مجازات مرتکبان خشونت خانگی، نسبت به عمومی کردن موضوع خشونت خانگی اقدام کند".

در تاریخ ۴ آگوست ۲۰۱۱، پارلمان لبنان ماده ۵۶۲ قانون جنایی تخفیف در حکم افرادی که مدعی هستند همسر، دختر یا بستگان شان را برای حفاظت از آبرو و شرافت خانواده کشته یا زخمی کرده اند را لغو کرد. دیده بان حقوق بشر گفت: " بر اساس گزارشات، قتل های ناموسی در لبنان نسبتا نادر هستند. در تحقیقی که توسط سازمان "K.A.F.A" (خشونت و استثمار کافی است) صورت گرفته تعداد ۶۶ عدد قتل ناموسی بین سال های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۷ گزارش شده است. دیده بان حقوق بشر می گوید: " اما ماده ۵۶۲ دولت را حامی چنین اعمال خشونت آمیزی تصویر می کند. حامی باوری که اعتقاد دارد شرف و آبروی یک خانواده توسط زنی با رفتار "ناهنجار و نادرست" به خطر می افتد".

"نادیا خلیفه"، پژوهشگر حقوق زنان در خاورمیانه در سازمان دیده بان حقوق بشر گفت: " کشورهای دیگر درجهان عرب نیز باید از لبنان به عنوان یک مثال پیروی کنند و به دنبال لغو قوانینی باشند که بستری برای خشونت و قتل فراهم می کند. ما با این حرکت دلگرم شده ایم و امیدواریم که پارلمان لبنان اکنون دست به اصلاح سایر قوانین تبعیض آمیز جنسیت ای بزند."

وی گفت "قوانین کیفری لبنان همچنان در سایر موارد در برابر زنان تبعیض آمیز هستند، برای مثال اعمال مجازات های متفاوت در مورد زنا بر روی زنان و مردان. یک زن متاهل که رابطه ی جنسی خارج از محدوده ی خانواده داشته است را می توان از سه ماه تا دو سال زندانی کرد، اما مجازات یک مرد متاهل برای ارتکاب "زنا ی محصنه" یک ماه تا یک سال زندانی است. اگر یک مرد متاهل در مورد مسائل جنسی در خانواده مشکلی داشته باشد و مرتکب "زنا ی محصنه" شود و یا یک رابطه ی ثابت "زناکارانه" داشته باشد، تنها می تواند محاکمه شود. (قانون ۴۸۷، ۴۸۸ و ۴۸۹). سایر کشورهای منطقه نیز قوانین مشابه در مورد جرم "زنا" دارند. از جمله بحرین، اردن، کویت، عربستان سعودی، سوریه، امارات متحده ی عربی و یمن. پارلمان لبنان باید تمام مقررات تبعیض آمیز در قانون مجازات را لغو کند و قوانین سخت تری در برابر خشونت جنسیتی اتخاذ کند. علاوه بر قوانین سختگیرانه، لبنان باید شروع به جمع آوری آمار خشونت های جنسیتی و تشویق مردان و زنان برای گزارش هر نوع سوء استفاده و تجاوز کند."

سوریه: شورای امنیت سازمان ملل با حضور بان کی مون نشستی علنی درباره خشونت علیه زنان در مناطق جنگ زده برگزار کرد که در جریان آن دبیرکل سازمان ملل خواستار تلاش در سطح ملی و بین المللی برای مقابله با این پدیده شد.

به گزارش خبرگزاری آوا، بان کی مون در این نشست به پانزده عضو شورای امنیت گفت: در حالیکه مبارزه با تجاوز به زنان در مناطق جنگی در درجه نخست مسولیت دولت هاست، باید تلاش هماهنگ و جدی نیز در سطح بین المللی برای مقابله با آن صورت پذیرد. وی بر نقش ویژه صلح بانی سازمان ملل بر مقابله با پدیده خشونت جنسی علیه زنان در مناطق جنگزده تاکید کرد و گفت سازمان ملل در این خصوص برنامه های بلندمدت دارد.

در این نشست همچنین زینب بانگورا نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل در امور خشونت علیه زنان نیز سخن گفت.

وی در سخنانش از وضعیت زنان در مناطق جنگزده سوریه ابراز نگرانی کرد و گفت: کسانی که مرتکب خشونت و تجاوز به زنان می شوند باید به پای میز محاکمه کشیده شوند. بانگورا گفت: از شورای امنیت سازمان ملل می خواهم که بیانیه ای قاطع در خصوص محکوم کردن خشونت های جنسی صادر کند و خواستار شدیدترین مجازات برای مرتکبان شود. نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل افزود: خشونت جنسی علیه زنان همواره به عنوان یک ابزار وحشتناک در جنگ ها استفاده شده است و سازمان ملل باید هزینه این اقدام ها را به حداکثر برساند.

بشار جعفری نماینده دایم سوریه در سازمان ملل که از جمله سخنرانان بود به مساله خشونت علیه زنان و کودکان در سوریه اشاره کرد و گفت: گروه های تروریستی در سوریه بر اساس فتوای رهبران وهابی و روحانیون در کشورهای شیخ نشین خلیج فارس از زنان سو استفاده کرده و از آن ها به عنوان یک ابزار جنسی بهره برداری می کنند.

جعفری به تجاوز به زنان و کودکان سوری در اردوگاه های آوارگان در ترکیه و اردن اشاره کرد و خواستار واکنش سازمان ملل به این فجایع شد.

جعفری تاکید کرد که خشونت علیه زنان و کودکان آواره سوری به شکل منظم و بر مبنای فتاوی مذهبی برخی علمای وهابی در حال انجام است. از سوی دیگر طبق گزارش شهرزاد نیوزبا افزایش شمار زنانی که در سوریه مفقود شده و مورد تجاوز قرار می گیرند، شواهدی به دست آمده نشان می دهند که نیروهای امنیتی این کشور برای شکستن مقاومت معترضان به حکومت بشار اسد، به طور سیستماتیک و هدفمند خشونت علیه زنان را شدت داده اند.

فعالان سیاسی و حقوق بشری شهر "حُمص" تاکنون ۲۰ مورد را مستند کرده و بر این باورند که رقم واقعی باید بیش از این ها باشد. وسام قاسم تعریف، فعال حقوق بشر در سوریه، نیز گفته است که "آن ها کودکان را رها کرده و سراغ زن ها رفته اند". به گفته وی، این استراتژی نیروهای امنیتی سوریه برای گسترش ارباب است.

تصاویر از جنازه زینب ال حسنی، ۱۸ ساله، نخستین زنی که قربانی خشونت دولتی در سوریه گردید، تکان دهنده بود. آنهم زمانی که بازوان، پاها و سرش از تن جدا شده بودند. خانواده اش جنازه او را در یک بیمارستان نظامی یافته و مجبور شده اند امضا کنند که دخترشان توسط باندهای جنایتکار مورد تجاوز قرار گرفته و به قتل رسیده است.

خشونت علیه زنان در سوریه روز به روز افزایش می یابد. هر روز بر تعداد خانواده هایی که به مراکز متعدد مراجعه کرده و از مفقود الاثر شدن زنان خبر می دهند، افزوده می شود. یکی از این نمونه جنایت ها، پیدا کردن ۵ زن عریان و در حال خونریزی در یکی از مزارع اطراف شهر بوده که خانواده هایشان از ترس مجبور به سکوت شده اند. گزارشهای رسمی نشان میدهد تعداد بیشماری زن عراقی در سوریه با خطر خشونت مواجهند. روزنامه براساس آماری که آژانسهای سازمان ملل متحد در سوریه تهیه کرده اند نزدیک به یک میلیون و هفتصد هزار عراقی در سوریه زندگی می کنند که از این تعداد چند هزار زن در معرض خطر خشونت قرار دارند.

این آمار همچنین نشان می دهد شمار مردان عراقی در سوریه ۵۴ درصد و شمار زنان ۴۶ درصد است. در این میان نام ۲۲۴۸۰ نفر به عنوان بیمارانی که دارای بیماری صعب العلاج هستند، به ثبت رسیده است.

نخستین مطالعات جامع در مورد خشونت علیه زنان در سوریه، حاکی از کتک خوردن حدود یک چهارم کل زنان متاهل دارد.

یافته ها در رسانه های محلی منتشر شده اند که سبب توجه بیشتر به موضوعاتی از قبیل خشونت خانوادگی و قتل های ناموسی شده است. این موضوعات مدت مدیدی جز تابو ها در جامعه محافظه کار سوریه به حساب می آمده است.

این مطالعات تحت نظارت اتحادیه شبه دولتی زنان که مسئولیت رفاه زنان سوریه ای را بر عهده دارد، انجام گرفته است. این مطالعات در برگیرنده که نمونه ی تصادفی با ۱۹۰۰ خانوار، می باشد که شامل

بازه ی گسترده ایی از خانواده هایی با سطح درآمد و مذاهب گوناگون می باشند. مردان و زنان در هر خانواده به طور جداگانه مورد پرسش قرار گرفته اند.

طبق گزارش گروه بین‌الملل مشرق - سازمان ملل برای نخستین بار به صورت رسمی به سوء استفاده جنسی شورشیان مسلح از دختران سوری با استفاده از فتوای پوچ وهابی اذعان کرد. به گزارش نهریننت، «ناوی پلای» هماهنگ کننده کمیساریای عالی حقوق بشر در سازمان ملل متحد برای نخستین بار با اعتراف به استفاده جنسی و تجاوز و خشونت علیه دختران سوری از سوی عناصر مسلح نسبت به شیوع این پدیده خطرناک و وحشتناک هشدار داد. پلای با اشاره به اجبار دختران سوری در مناطق تحت اشغال عناصر مسلح به ازدواج با این عناصر و تحمیل آن در قالب سلفیت وهابی با عنوان "جهاد نکاح" نسبت به شیوع این پدیده هشدار داد. تجاوز جنسی به زنان سوری در اردوگاه‌های آوارگان مشکل بزرگی است که به آسانی حل نخواهد شد. علاوه بر خشونت اعمال شده، این زنان از داغ ننگ تجاوز در تمام طول زندگی زجر خواهند کشید به همین دلیل به ندرت در مورد متجاوزان حرف می‌زنند ولی تقریباً همه آنها از مشاهدات خود در مورد تجاوز به زنان دیگر سخن می‌گویند، به همین دلیل درمانگاه‌ها و گروه‌های حمایتی زنان سوری نمی‌توانند کار زیادی برای آنها انجام دهند. زنان آواره سوری از سوءاستفاده جنسی شدید در لبنان رنج می‌برند و ناظر حقوق بشر در مورد امنیت آنان هشدار داده است. در مصاحبه سازمان حقوق بشر با تعدادی از زنان در لبنان اعلام شد که به آنها تجاوز شده و بارها مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند. لیزل گرن هولتز، رئیس حقوق زنان در بخش نظارت می‌گوید: «زنان از مرگ و ویرانی در سوریه فرار کرده‌اند و باید مکانی امن پیدا کنند نه این‌که در لبنان مورد تجاوز جنسی قرار گیرند. غالب قربانیان، این حوادث را به دلیل ترس از انتقام‌جویی متجاوزان یا بازداشت- به دلیل نداشتن اجازه اقامت قانونی- گزارش نمی‌کنند. براساس اعلام سازمان ملل، بیش از ۸۰۰ هزار سوری در اردوگاه‌های لبنان ثبت‌نام کرده یا در انتظار ثبت‌نامشان هستند. البته برخی از مسئولان لبنانی می‌گویند که بیش از یک میلیون سوری در کشورشان اقامت دارند. مسئولان سازمان ملل مرتباً در مورد شرایط انسانی در سوریه و این‌که بیش از ۹ میلیون نفر نیاز فوری به کمک دارند، هشدار می‌دهد. شبکه العالم می‌نویسد " ناآرامی در سوریه گروه‌های تروریستی را از سراسر اروپا، خاورمیانه و آفریقای شمالی به جنگی کشاند که یکی از خونین‌ترین درگیری‌های تاریخ معاصر قلمداد می‌شود".

در اردن از بین حداقل ۵۰۰ هزار زن آواره که توسط آژانس آوارگان سازمان ملل ثبت نام شده اند، تعداد بسیاری زن مورد تجاوز قرار گرفته اند و این موضوع کاملاً نادیده گرفته شده است. مسئولان حکومت اردن می گویند که چنین اتفاقی به هیچ وجه نیفتاده و صحت ندارد. اگر هم بپذیرند، می گویند: می دانیم که چنین اتفاقی می افتد ولی ما عرب هستیم و در فرهنگ ما در مورد این مسائل صحبت نمی شود.

بسیاری از دختران سوری مجبور به ازدواج در سن ۱۲ سالگی می شوند تا خانواده از مسئولیت آنها رها شود در صورتی که طبق قانون اردن ازدواج دختران زیر ۱۸ سال غیرقانونی است ولی در نهایت انجام رابطه جنسی با این دختران حق شوهر است و دختران نمی توانند در مقابل آن مقاومت کنند. ما نمی دانیم درون خانه ها چه می گذرد و صحبت کردن در مورد همسر و رابطه با او به نوعی در فرهنگ سوری ها شرم آور است.

اگرچه غالب گزارشات خبری از جنگ داخلی سوریه بر جنگ بین دو طرف تأکید دارد اما مانند اغلب جنگ های مشابه، این جنگ بعد وحشتناکتری دارد: تجاوز به طور مداوم و مکرر به عنوان وسیله ای برای کنترل، ایجاد وحشت و تحقیر در درگیری ها استفاده می شود و اثرات آن، هر چند همیشه کشنده نیست، اما ملتی را خلق می کند با بازماندگانی زخم خورده و شوکه... و این فاجعه همه را در برمی گیرد از قربانیان مستقیم تا کودکانشان که ممکن است شاهد ماجرا بوده یا از اتفاقی که برای بستگان شان روی داده مطلع باشند.

جودی ویلیامز، برنده جایزه نوبل و معاون «کمپین بین المللی برای توقف تجاوز و خشونت جنسیتی در جنگ ها» گفت: هنوز در سوریه زنان بی شماری جنگ را دوباره در جسم خود دریافت و تجربه می کنند و ما همچنان ایستاده ایم و دستانمان را فشار می دهیم. جودی ویلیامز می گوید، پساز هولوکاست گفتیم که هرگز فراموش نمی کنیم، پس از دارفو نیز همین را گفتیم، احتمالاً پساز تجاوز دسته جمعی در بوسنی و رواندا هم حرفمان را تکرار کردیم اما شاید باید می گفتیم، «نباید فراموش کنیم» زیرا این قدر گناهان بشر و جهان زیاد شد که ما عقب نشستیم و اجازه دادیم فجایع مشابه تکرار شوند و فقط وقتی دوباره متوجه شدیم که... فراموش کرده بودیم. طبق گزارش های گردآوری شده از منابع مختلف از جمله سازمان ملل، بازرس حقوق بشر، دانشگاه کلمبیا و مرکز رسانه زنان، ۸۰ درصد قربانیان، زنان بین ۷ تا ۴۶ سال هستند که از بین آنها به ۸۵ درصد تجاوز شده، ۱۰ درصد مورد آزار جنسی قرار گرفتند، ۱۰ درصد به منظور آزار جنسی زندانی شدند و ۴۰ درصد تجاوز گروهی گزارش شده است.

عقیم کردن زنان کارتن خواب

فریبا مرزبان

ایران تنها کشوری نیست که کارتن خواب دارد؛ کارتن خوابی پدیده ای است قابل رویت در سطح جهان. عامل آن فقر است و این پدیده به دلیل کمبود و برخورداری نبودن از پشتوانه امکانات دولتی در کشورهای جهان سوم بیش از ممالک پیشرفته دیده می شود.

هم زمان با گسترش فقر، فحشا و اعتیاد جمعیت زنان کارتن خواب که خیابانی نامیده می شوند رو به تزاید است.

بر اساس گزارش های منتشر شده رسمی از سوی دولت، کارتن خوابها ۱۵۰۰۰ هزار تن ذکر شده اند که یک سوم آن ها را زنان تشکیل می دهند. اغلب زنان متواری از خانه و خانواده؛ در محیط هایی رشد کرده اند که اطرافیان شان معتاد بوده و از طریق دیگر اعضای خانواده و همسر به اعتیاد کشیده شده اند و درصد کمی از آنها پس از متواری شدن از خانه به اعتیاد روی آورده اند.

پایین آمدن سن زنان خیابانی بیانگر مشکلات اقتصادی و نامناسب بودن محیط های خانوادگی و زندگی آن هاست. با مطالعه و تحقیق بر روی نحوه زندگی زنان جوان خیابانی می شود دریافت که محیط ناامن خانه عامل ترک کردن خانه بوده و بسیاری از آن ها مورد تعرض مرد خانه "پدر خانواده، پدرخوانده و یا برادر خود" قرار گرفته اند؛ و یا این که توسط والدین خود در ازای مبلغ ناچیزی فروخته شده و بوسیله همسر در اختیار دیگری درآمده اند. سرانجام، در نتیجه نیازهای مادی برای رفع گرسنگی و زنده ماندن به تن فروشی روی آورده اند.

معاون سازمان خدمات اجتماعی سازمان رفاه شهرداری تهران سال پیش، تعداد کارتن خواب های تهران را ۱۵۰۰۰ نفر تخمین زده است که در میان آنها ۵۰۰۰ زن هستند. این سازمان همچنین به کاهش میزان سن زنان کارتن خواب در کشور اشاره کرده و می گوید میانگین سنی این زنان به ۳۲ سال رسیده است.

فاطمه دانشور، رئیس کمیته اجتماعی شورای شهر تهران خرداد امسال گفت آمار زنان باردار و کودکان در میان کارتن خواب های تهران در حال افزایش است.

با توجه به پروندهای موجود مرتبط با میزان مرگ و میر معتادان در

میان زنان خیابانی و اعدام قاچاقچیان مواد مخدر (سوداگران مرگ) در کشور، آماری که دولت در زمینه کارتن خوابی ارائه می دهد نمی تواند صحیح باشد؛ و جمعیت کارتن خواب ها بیش از ۱۵۰۰۰ تن هستند. چند ماه پیش شماری از نمایندگان زن در مجلس شورای اسلامی هم از افزایش شمار زنان کارتن خواب در تهران خبر داده بودند. پرواضح ست موضوع کارتن خوابی خاص شهر تهران نیست؛ در شهرهای بزرگ چون شیراز و اصفهان هم چون تهران پدیده کارتن خوابی رو به تزایدست. و از یاد کارتن خواب ها خطر مرگ و میر و گسترش امراض را در پی دارد.

در روزهای اخیر موضوع عقیم کردن زنان خیابانی از سوی «شهین دخت ملاوردی» معاون رئیس جمهور در امور زنان مطرح شده ست؛ طرح و لایحه پیشنهادی برای دومین بار ست که رسانه ای می شود، نخستین بار در سال پیش مطرح شد و به دلیل مخالفت هایی که با تصویب این لایحه شده بود از سوی دولت مسکوت گذاشته شد. خانم ملاوردی گفته اند که این اقدام منع شرعی و قانونی ندارد (۱)

ملاوردی می گوید: «باید به طور تخصصی و کارشناسی این طرح بررسی شود و بر اساس رضایت زنان کارتن خواب، عقیم شدن صورت بگیرد.» (۲)

دولت جمهوری اسلامی با تصور این که می تواند از تزاید نوزادان معتاد و ابتلا به هیپاتیت و ابتلا به بیماری ایدز در جامعه جلوگیری کند؛ عقیم کردن زن ها را مطرح می کند. و شهرداری و ادارات و سازمان های زیرمجموعه که مسئولیت اجرایی را برعهده دارند؛ برای پایین آوردن آمار مبتلایان به بیماری ایدز راحت ترین راه ممکن را پیشنهاد می دهد تا از رشد معتادان و بیماران بکاهد.

برچیدن کارتن خوابی از مسئولیت های دولت است. دولت وظیفه جمع آوری و سکنا دادن شهروندان کارتن خواب را بر عهده دارد و پیشبرد این لایحه هم چون دیگر لوايح تبعیض آمیز بر علیه زنان در جمهوری اسلامی ست. در مجموع تنظیم قوانین خانواده، سلب حقوق زنان و نابرابری حقوقی در جامعه برتری طلبانه و یک سویه است که از بدو تشکیل جمهوری اسلامی تا به امروز عمل می کند؛ نظام مردسالارانه حقوق خانواده، حق طلاق، حق حضانت طفل، حق مسکن و دیگر آزادی های اجتماعی که از مادر سلب کرده ست.

دیدگاه تبعیض آمیز جنسیتی دولت در مواجهه با مردان کارتن خواب و معتاد باعث شده ست؛ در این مورد هم دوگانه برخورد کند و راه حلی برای کنترل مردان پیشنهاد نمی دهد. در صورتی که زنان خیابانی به تنهایی نمی توانند عامل انتقال و گسترش بیماری در جامعه بشوند. مردان عامل بارداری زنان خیابانی هستند و به همان نسبت یا بیشتر

عامل انتقال بیماری در جامعه بوده اند؛ دولت در این مورد هم مردان را به حال خود گذاشته و از درماندگی زنان خیابان گرد و کارتن خواب استفاده می کند.

زنان معتاد بخاطر نیاز به مواد مخدر یا مبلغ ناچیزی پول که با آن نیاز غذای روزانه شان را تامین می کند؛ خود را در اختیار مردان می گذارند. تحت پوشش درآوردن زنان معتاد و خیابان گرد جزء مسئولیت های مستقیم دولت ست و دولت بایستی به ریشه کردن کارتن خوابی که فقر است بپردازد.

به زبان ساده، دولت ناتوان از کنترل فقر و اعتیاد در جامعه ست؛ چاره کار را در "عقیم کردن زنان کارتن خواب" و خیابان گرد می بیند. با این اقدام زنان خیابان گرد را با زور و اجبار برای همیشه عقیم می سازند؛ و اقدامی غیر انسانی ست. با تصویب این پیشنهاد دولت زنان خیابان گرد را محکوم به ادامه زندگی بشکل حاضر می کند و فرصت تغییر، ترک اعتیاد و بازگشت به روابط سالم جامعه را از آن ها می گیرد.

این طرح هم مانند سایر طرح ها و لوایح تنظیم شده در جمهوری اسلامی به ضرر زنان تنظیم می شود. کارتن خواب ها هم چون سایر شهروندان دارای حقوقی هستند که دولت موظف به رعایت آن هاست. دولت ها تشکیل می شوند برای برطرف کردن مشکلات و خواست های شهروندان و پدیده کارتن خوابی یکی از مشکلات جامعه ست. دولت، شهرداری و سازمان های بهزیستی از درآمد کشور هزینه کنند و با تحت پوشش درآوردن آنها و انتقال شان به محیط ها و سامانه های امن از رشد کودکان معتاد و مبتلایان به ایدز و دیگر امراض بکاهند. راه مقابله با کارتن خوابی این ست؛ نه با نقص عضو کردن زنان کارتن خواب.

در صورتی که زنان کارتن خواب هم بپذیرند و با عقیم شدن موافقت بکنند؛ در حالتی عادی نیستند که چنین تصمیمی بگیرند؛ آن ها در اثر فشارهای موجودست که تسلیم می شوند. و چون حمایتی از سوی دولت و موسسات بازپروری نمی بینند؛ نمی توانند کمکی برای خویش باشند مجبور خواهند شد خود را نقص عضو کنند.

اجرای لایحه مذکور مشکل اعتیاد در جامعه را حل نمی کند؛ و مشکلی بر مشکلات کارتن خواب ها می افزاید. بدان معنا که کارتن خواب بودن شان بس نیست؛ نقص عضو هم باید بشوند. و این مهم دست آورد دیگری ست از جمهوری اسلامی در بعد از انقلاب ۵۷.

از جنبه قانونی هم این نکته ای ست انتخابی. هر موضوع، هر اقدام و هر لایحه ای که به زنان مربوط ست بایستی به آرای زنان، آرای عمومی

گذاشته شود و زنان هستند که به آن لایحه رای موافق یا مخالف می دهند و برای خویش تصمیم می گیرند و دولت مجری آن ست.

مهر ماه ۱۳۹۵

لندن

[/https://www.facebook.com/Gozide-۱۹۳۴۳۹۲۵۴۰۲۷۲۷۹](https://www.facebook.com/Gozide-۱۹۳۴۳۹۲۵۴۰۲۷۲۷۹)

پی نویس و منابع:

- ۱- معاون رئیس‌جمهوری ایران در مصاحبه با ایلنا، خبرگزاری کار ایران. با اشاره به این که ۱۳ سازمان از جمله شهرداری و سازمان بهزیستی در این مورد مسئولیت دارند، گفته است "متولیان ساماندهی زنان کارتن‌خواب، باید برای رفع مشکل، پا پیش بگذارند."
- ۲- به گزارش تیتراژ شهر: اما از ابتدای امسال با صحبت شهیندخت مولوردی، معاون امور زنان و خانواده دولت درباره این موضوع بار دیگر این مساله مورد توجه قرار گرفت

وضعیت زنان در جهان کنونی

بمناسبت روز جهانی دفاع از حقوق بشر

ناهید جعفرپور

ما هم اکنون در جهانی پدر سالارانه و مملو از جنگ و خشونت و انهدام محیط زیست بسر می بریم. تکیه گاه کنونی این نظم اجتماعی جهانی و فرق آن با سرمایه داری پدرسالارانه سنتی، " جهانی سازی نئولیبرالی " بر کنترل جنسیتی - و سازماندهی سیستماتیک خشونت از طریق نظامیگری و جنگ و نابرابری تحت رهبری " نئولیبرالیسم " قرار دارد.

بیان قدرتی این رهبریت، رقابت در خشونت و استثماربر علیه بشریت بخصوص زنان است. مسلماً این تشخیص ساختار های اجتماعی قدرتی و اثرات شوم آن با خود بازگشت سیستم فکری پدرسالارانه وساختارهای اجتماعی خاص را به همراه آورده است و فصلی جدید در مبارزات فمنیستی جهان گشوده است اما جدا از فمنیست ها سازمانهای دفاع از حقوق بشر جهانی و سازمانهای غیر دولتی حقوق بشر در سطوح بین

المللی خشونت و ترور و شکنجه و اعدام شخصیتی زنان را در ردیف شکنجه و اعدام و کشتار فیزیکی انسانها قرار نداده و تمرکز خاصی روی آن قرار ندارد در حالیکه این شکنجه مستمر در خانه و کارخانه و تحت حکومت جامعه پدر سالار باعث می شود تا میلیون ها زن در جهان در شرایط بسیار ناامید کننده و اسف باری قرار گیرند. در حالیکه یکی از بحث های محوری کنونی فمنیست های جهان بحث تولید مفت و مجانی ارزش اضافی از طریق بکارگیری نیروی کار زنان خانه دار (کار خانگی) غیر متخصص و شهری و روستائی در این دهکده جهانی است. بحث کار خدماتی مفت مجانی زنان خانه دار اقصا نقاط جهان از طریق اینترنت است (تایپ و خدمات دیگر ...). بحث شناخت کار "خانه داری" زنان بعنوان شغل با مزایای اجتماعی است: نیروی کار مفت و مجانی زنانه برای بازتولید نیروی کار مردانه خط تولید و بالاخره بحث شناسائی کار مادران بعنوان تولید کننده کودکان سالم و شکم سیر و ارضاء شده برای رسیدن به نیروی کارمردانه آینده بازار کار است. بقول انگلس "انسانها در ابتدا قبل از اینکه بخواهند تاریخ را بسازند و تولید کنند باید بصورت مادی ابراز وجود کنند. این بودن و ابراز وجود کردن همینطوری از آسمان نمی افتد بلکه این زنان و مادران هستند که انسانها را به وجود می آورند و این به وجود آوردن بسادگی در اثر یک آکت ناآگاهانه و ناخواسته طبیعت انجام نمی پذیرد بلکه نتیجه یک کار و تلاش است".

بنا بر این تعریف مبارزه طبقاتی سنتی دچار تغییر و تحولی اساسی گشته است. از این رو نگاه امروز فمنیست های جهان به نابرابری های جنسیتی نگاهی عمدتاً طبقاتی بشکل نوین است که از یک سو جهانی سازی نئولیبرالی از بالا زندگی زنان جهان را در کلیت خود دچار تغییر تحولات استثمارگرانه در خدمت انباشت بیشتر سرمایه قرار داده است و از سوی دیگر امنیت های اجتماعی برای دفاع از زنان طبق اجرای قوانین گات و خصوصی سازی ابتدائی ترین ملزومات زندگی در حال از بین رفتن است. (خصوصی سازی آب، برق، بهداشت، آموزش و از بین رفتن مدد های اجتماعی برای دفاع از زنان در جامعه و).

پیامد شرایط حاضر و ریاضت های اقتصادی و خصوصی سازی ووو باعث شده است تا میلیونها زن در سراسر قاره ها به طور مستقیم، فقر، بیکاری، کار در مقابل دستمزد ناچیز و عدم امنیت حقوقی را تجربه می کنند. آنها یا از جنگها رنج می برند و یا به طور توده یی مجبور به آوارگی و ترک مناطق زندگی خود هستند. آنها اغلب با کمبود آب آشامیدنی، هوای پاکیزه، بهداشت و مراقبتهای عمومی، آموزش، مسکن و امکانات تفریحی روبرو هستند. اکثریت عظیم زنان از استثمار و ستم مضاعف توسط سرمایه داری رنج می برند، زیرا از یکسو زنان بخشی از طبقه کارگر جهان هستند و از سوی دیگر به دلیل جنسیت شان مورد تبعیض قرار می گیرند.

در نظام سرمایه داری زنان علاوه بر اینکه یک بار مثل مردان هم طبقه خود و در کنار آنها تحت استثمار و مورد ستم های اقتصادی،

اجتماعی و سیاسی ناشی از سیستم اقتصادی حاکم بر جامعه طبقاتی قرار می گیرند، یک بار هم صرفاً به خاطر زن بودنشان مورد ستم قرار می گیرند. اگر یک زن، کارگر است علاوه بر این که همانند کارگر مرد از طرف سرمایه دار استثمار می شود، به خاطر زن بودنش هم مورد استثمار قرار می گیرد. به این معنی که مزد کمتری دریافت می کنند. افزون براین زنان کارگر در محیط کارخانه و واحد تولیدی صرفاً به خاطر زن بودنشان به اشکال مختلف به خصوص از طرف کارفرمای خود مورد تحقیر و آزار و اذیت جنسی و خشونت قرار می گیرند، حتی از طرف همکاران مرد خود نیز از تحقیر و توهین مصون نمی مانند. اذیت و آزار و تحقیر زنان طبقات تحت ستم و استثمار آنان به اشکال مختلف صورت می گیرد.

بنابراین در سیستم سرمایه داری و با زبان بهتر در جهانی سازی نئولیبرالی کنونی خشونت را تنها به خشونت فیزیکی نمی توان خلاصه نمود بلکه همچنین خشونت جنسیتی ساختاری چون نا امنی های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی که از طریق تقلیل خشونت فیزیکی نامرعی می مانند هم شامل می شوند. حرکت از یک چنین درک خشونت گسترده، خطوط رابط میان دولت مدرن و شروط برای میسر نمودن و مشروعیت دادن و قانونی ساختن خشونت جنسیتی، گوناگون می گردد؛ زیرا که اینچنین قواعد قانونی کار، اقدامات اجتماعی سیاسی و یا سیاست های حقوق خانواده بعنوان شروط قابل بررسی و نقد در باره دولت مدرن به امکان خشونت جنسیتی یاری می رسانند.

سرمایه داری جهانی امروز در حالی که در بحران های سیاسی - اقتصادی و اجتماعی خویش به سر میبرد با اتخاذ سیاست های نئولیبرالی و خصوصی سازی، فقر و فحشا و اعتیاد و بیکاری را به پدیده ی وسیعاً رایج در جهان تبدیل کرده است. در نظام سرمایه داری جهانی که زنان سه چهارم بیسوادان و اکثریت فقرای آنرا تشکیل می دهند، وخامت اوضاع اقتصادی و تحمیل سیاست های ریاضت کشی، بیش از گذشته شکاف طبقاتی بر مبنای جنسیت را تعمیق می بخشد. بیکاری و فقر رو به ازدیاد، زنان را در معرض آسیبهای اجتماعی قرار میدهد. زنان در این راستا برای امرار معاش خود و فرزندانشان به کار در تجارت سکس^۱ کشانده میشوند. در این معامل^۲ نابرابر زنان قربانیانی هستند که هر لحظه در معرض بیشترین درصد خشونتها قرار دارند. فمنیست های جهان ثابت نموده اند که زنان خانه داری که باعث "بازتولید" نیروی کار مرد مزدبگیر می شود کمک به تولید ارزش اضافه می نمایند. مزد کار زن خانه دار هیچگاه پرداخته نمی شود و در محاسبات درآمد های ناخالص اجتماعی به حساب آورده نمی شود. حتی کار خانگی هیچگاه بعنوان کار تعریف نشده و تنها از آن بعنوان خودمختاری زنانه و یا "عشق" نام برده می شود. این کار به لحاظ زمانی نامحدود بوده و بنظر می رسد که بمانند خورشید و هوا و یا ذخایر طبیعی و یا بهتر بگویم " ثروتی آزاد" است که براحتی و بسادگی در اختیار جامعه مرد سالار و سرمایه داران قرار دارد.

سرمایه برای تولید ارزش اضافه احتیاج مداوم به انسانهای جدید، زنده، سالم، قدرتمند، بالغ، سیر و بلحاظ جنسی ارضاء شده دارد که بتوان نیروی کار را از آنان مکید. اما کار بی مزدی را که برای خلق این چنین انسانهایی صرف می شود را تنها تکراری احمقانه می داند. درست مثل اینکه بزرگ کردن یک انسان در طبیعت بمانند بهار و تابستان و پائیز و زمستان بخودی خود انجام می پذیرد و در این باز تولید دائما تکراری هیچ چیز جدیدی به وجود نمی آید و تنها تکرار مکررات است. چیزی جدید و نو مثل مدل اتومبیل ها، نسل کامپیوتر ها، مواد غذائی ژنتیک دستکاری شده و بالاخره اجناس تولیدی که ارزش اضافه تولید می کنند.

زنان زحمات بیشمار متحمل می شوند تا اینکه نوزادشان بزرگ شود و در نهایت در یک کارخانه و یا اداره بتواند نیروی کار خود را بفروشد. نیروی کاری که نه خود این انسان بلکه بخش بزرگ آنرا مادرش تولید نموده است. حال از خود سؤال می کنیم چگونه است که این کار بزرگ مادران و همچنین کار خانه داری برای سرمایه داری از ارزش فاقد است؟ چرا تولیدی را که یک ماشین انجام می دهد دارای ارزش است و تولیدی را که مادری انجام می دهد و انسان را به وجود می آورد بی ارزش است؟ چرا کاری که برای ساختن اجناس بکار می رود تولید و فراوری نام دارد اما کار یک زن خانه دار و یک مادر باز تولید و تکثیر نام دارد؟

بنظر من این شکل بازتولید خود واقعی ترین تولید است یعنی تولید زندگی و یا این خود اساسی مادی است که نقطه مقابل تولید اجناس و مهمترین دلیل بالا رفتن منفعت و سود است. اما این هم کافی نیست که به این برسیم که اقتصاد سرمایه داری ارزشی برای کار خانگی و بخصوص کار مادران قائل نیست. این کافی نیست که این حقیقت را تنها به شرارت مردان مختصر کنیم و یا مثل برخی از مردان چپ تلاش نمائیم این پدیده را بعنوان بقایای جامعه فئودالی تفسیر نمائیم.

حال در مقابل این پرسش قرار می گیریم چرا سرمایه به "کار بی ارزش، ناپرداختنی و بی مزد" زنان احتیاج دارد؟ در اینجا رزا لوگزامبورگ به ما کمک می نماید آنهم زمانیکه بحث " انباشت سرمایه" را طرح می کند. او این کار اصلی اقتصادیش را زمانی نوشت که به لحاظ سیاسی و تئوری با امپریالیسم درگیر شد و بر علیه جنگ افروزی امپراطوری پادشاهی آلمان جنگید. این کار بزرگ رزا در سال ۱۹۱۳ در بیرون از آلمان نوشته شد. او در این اثر به مارکس انتقاد می کند که او در جلد دوم کاپیتال یعنی در روند دائمی و ابدی انباشت سرمایه که امروز به آن رشد می گویند، خود را تنها با استثمار طبقه مزد بگیر توسط سرمایه مشغول می کند. سرمایه داری کاملا پیشرفته به اعتقاد مارکس احتیاجی به خشونت اضافی خارج از مناسبات اقتصادی و خارج از بخش هایی که تحت استثمارش قرار دارد، ندارد. از آنجا که سرمایه دار به کارگران هرگز تمامی ارزش اضافی را که آنان تولید نموده اند از طریق مزد نمی پردازد بلکه تنها

بخشی را می دهد که کارگران برای باز تولید نیروی کاراحتیاج دارند، بنابر این به اعتقاد مارکس در پایان هر دایره تولید همواره بیش از آنچه که سرمایه گذاری شده است برای سرمایه دار باقی می ماند به این مفهوم که در این پروسه کار/تولید/فروش ارزش اضافی زیادی نصیب سرمایه دار می گردد که وی مجدداً آنرا برای دستیابی به ارزش اضافی بیشتری سرمایه گذاری می نماید.ÂÂ

رزا لوگزامبورگ از کار خانگی زنان بعنوان "اشکال غیر سرمایه داری" کار نام می برد و دهقانان و مستعمرات و ... را در آن کاتگوری جا می دهد، کاری که به هیچ وجه ارزشی ندارد و مولد نیست و درست مثل طبیعت و بعنوان ثروتی طبیعی در خدمت بشریت قرار می گیرد و با هیچ حقوق کاری و قرار داد مزدی تامین امنیتی نمی شود و در حقیقت ۲۴ ساعت روز در خدمتگذاری حاضر است و برای سرمایه ارزان ترین و از لحاظ سیاسی بی دردسر ترین شکل بازتولید نیروی کار است. در نتیجه ریش نابرابری حقوقی و اجتماعی و خشونت علیه زنان را در مناسباتی باید دید که زنان را بنا به جنسیت زن بودن، فرودست و شهروند درجه دوم می شمارد. خشونت علیه زنان جا و مکان خاصی نمی شناسد. زنان در خانه، خیابان و یا محل کار با انواع خشونت روبرو و از امنیت جانی محروم اند. خشونت علیه زنان، با وجود ادعاهای دولت ها و نهادهای بین المللی مبنی بر کاهش آن، همچنان پدیده یی گسترده و آشکار است. زنان جهان، با تفاوت هایی در کشورهای مختلف، آماج خشونت فیزیکی، روحی و روانی، خانه گی، اقتصادی، جنسی، ناموسی و خشونت حقوقی و کلامی قرار می گیرند. قربانیان سرکوب دولتی، ضرب و شتم در جامعه و خانواده، تحقیر، ختنه جنسی و قتل های ناموسی هم هستند.ÂÂ

در کشورهای پیشرفته به یمن مبارزات جنبشهای اجتماعی، زنان علاوه بر این که تحت مناسبات نابرابر اجتماعی قرار دارند اما از آزادیهای فردی نسبی برخوردارند. اما در کشورهای با ساختار سیاسی دیکتاتوری- مذهبی زنان حتی از این حقوق هم محروم هستند. با وجود اینکه خشونت علیه زنان پدیده یی جهانی است، اما در کشورهای خاورمیانه و آن کشورهایی که بنیادگرایی دینی به اشکال خشن تری اعمال میشود، این خشونت عریان تر پدیدار می شود. امروزه با بیشرمی خشونت بر سه بلیون زن در جهان امری "خصوصی" تلقی میشود. در حالیکه این خشونتها نه تنها خصوصی نیست بلکه ریش آن در مناسباتی نهفته است که مالکیت بر زن و زن ستیزی را تقدیس می کند و خشونت را هر روز تولید و باز تولید می نماید. در بسیاری از کشورهای خاورمیانه مذهب و سنتهای عقب ماندگار تجاعی و فرهنگ مرد سالارانه توانسته است فقر و درمانده گی و باورهای زن ستیزانه و افکار مردسالارانه را ترویج و خشونت را در جامعه گسترش داده و قربانیان اصلی را از زنان و کودکان بگیرد.

در این میان خود دولتها هم با وضع قوانین تبعیض آمیز علیه زنان با نادیده گرفتن خشونت هایی که به زنان به بهانه نسبیت فرهنگی، روا

داشته میشود نقش بسیار مهمی را ایفاء می کنند بعنوان نمونه در کشورهای اسلامی مانند افغانستان، عراق، عربستان و ایران و پاکستان و... که اسلام سیاسی در قدرت است و نیروهای مرتجع و واپسگرا دست بالا را دارند اعمال آنها را در قالب قوانین ضد انسانی سنگسار و اعدام و شلاق و ... می بینیم. در کنار تجاوز و قتل های ناموسی، و بی حقوقی اجتماعی دیگر از جمله: نداشتن حق طلاق یا حق حضانت کودکان و... و خودسوزی و اقدام به خودکشی از جمله خشونت هایی است که هر روزه به زنان ایرانی و افغانستانی و عراقی و کشورهای عربی... تحمیل می شود. جنگهای ویرانگر کنونی قدرت های خارجی در منطقه از سویی و به تبعش آوارگی میلیون ها زن و کودک از سوی دیگر و همچنین قساوت های نیروهای مرتجع و واپس گرایی چون داعش و بنیادگرایان دیگر از هر نوعش در خاورمیانه اولین قربانیان خود را از میان زنان و کودکان می گیرد، در حقیقت در مرحله نخست این زنان و کودکان هستند که همیشه مورد آزار و تهدید و تجاوز جنسی نیروهای مرتجع و بنیادگرای بومی و نیروهای نظامی دخالتگر و اشغالگر قرار می گیرند.

شکل دیگر خشونت بر زنان خشونت خانگی است وقتی در مورد ضرب و شتم، تجاوز، تحقیر و توهین به زنان در خانه هایشان توسط همسر فعلی و یا سابق و یا مردان خانواده حرف می زنیم، بدان معنی نیست که این خشونت ها صرفا بر برخی از زنان اعمال می شود. اکثریت زنان در جهان مورد خشونت خانه گی قرار دارند. پای[] اساسی خشونت خانه گی به رابطه قدرت بین زن و مرد بر می گردد. سیستم مرد سالار سرمایه داری به گونه یی سازماندهی شده است که در قوانین و برنامه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اش و در مناسبات طبقاتی و استثمارگرانه اش، مرد را برتر از زن معرفی می کند و از نظر اجتماعی برای زن همیشه جایگاهی درجه دوم قائل است. به همین دلیل است که وقتی زنی مورد ضرب و شتم همسرش قرار می گیرد، به جای اینکه مرد مقصر دانسته شود، این زن است که مورد سرزنش و ملامت قرار می گیرد.

در حقیقت ستم و خشونت بر زنان در هم[] ابعاد آن مضاعف است. از یک سو خشونت در خانواده و از سوی دیگر خشونت در اجتماع و مضاف بر آن خشونتی که در اثر جنگ و اشغال و از جانب نیروهای سیاه ارتجاعی و دولت های دیکتاتوری و... بر زنان وارد می گردد. دختران جوان بسیاری در منطقه بعثت آوارگی و بیخانمانی و فقر کامل و... خانواده چون کالایی برای ارضای غرایض جنسی شیوخ و سرمایه داران عرب و پاکستانی در برابر مبلغ ناچیزی به دلالتان سکس به فروش می رسند. سنگسار، زنده به گور کردن، قتل و تجاوز و اعدام پنهانی و علنی زنان، قتل های ناموسی، هم[] این قساوتها و جنایات در حضور منادیان حقوق بشر و جلو چشم شان بر زنان روا داشته میشود.

در حقیقت پای[] ایدئولوژیک و مشخصه ویژه یک حکومت بنیادگرا را موقعیت فرودست و برده گی و بی حقوقی کامل زنان تشکیل میدهد و ما شاهد هستیم که چگونه از رشد بنیادگرایان مذهبی با حمایت

امپریالیستها در منطق خاورمیانه داعشی ها ظهور نمودند و اولین حملات ددمنشانه و وحشیانه خود را علیه زنان از تجاوز و قتل تا فروش آنها در عراق و سوریه به نمایش گذاشتند. البته حمل داعشی ها بر زنان و اعمال وحشیانه آنها پدید جدیدی نیست که در منطقه اتفاق افتاده باشد، اینها فرزندان خلف جمهوری اسلامیها و طالبان ها هستند که بیشتر از سه دهه است که از هر نوع زن ستیزی و خشونت بر زنان ابائی نورزیده اند.

در بسیاری از جوامع، بنیادگرایان مذهبی غیر اسلامی، با در مضیقه قراردادن سایر نیروهای سیاسی، بویژه سازمانهای زنان و نهادهای حقوق بشری برای تسخیر فضای سیاسی، تلاش و حرکت و برنامه ریزی می نمایند. مثلا در هندوستان و برزیل، گروهی پیشقدم کار بر روی ویروس اچ.آی.وی و جلوگیری از شیوع بیماری ایدز در میان کارگران جنسی شده بودند، اما بر اثر نفوذ "مسیحیان دست راستی" در دولت آمریکا، از اختصاص بودجه به آنان جلوگیری شد. در بنگلادش، کانادا و مکزیک، بنیادگرایان، بخشی از حزب حاکم شدند و یا با ائتلاف با هیئت حاکمه توانستند از قدرت خود به عنوان مثال در راه قطع و یا کاهش بودجه به نهادهای سکولار و سازمانهای زنان و کسانی که برای احقاق حقوق گروه های همجنسگرا و ترانس همکاری میکردند، استفاده کنند. سنتگرایان مذهبی، نه تنها از خطرات جامعه مدنی، بلکه از فرصتهایی که در این جوامع ایجاد میشود، آگاهند. آنها به اهمیت معیارهای حقوق بشر در بسیاری مباحث سیاسی و اجتماعی پی برده اند و بنا بر این با بکارگیری چنین ادبیاتی در فعالیتهای خود، درصدد لوٹ آن هستند. چنانچه پیداست این استراتژی مهم آنان در سطوح بین المللی و منطقه ای است و گزارشها حاکی از رواج آن در آمریکای لاتین و جزایر کارائیب است. کنشگران حقوق زنان که اروپای غربی، آمریکای شمالی، خاورمیانه، شمال آفریقا و آسیای جنوبی را مد نظر دارند، اهمیت این استراتژی را در این مناطق نیز نشان میدهند.

بنا بر این در دنیای امروز که سرمایه داری و دولت های خود کامه و خود کامه بنیادگرای حامی سرمایه، بهره کشی غیرقابل تصویری را بر توده های مردم جهان تحمیل کرده اند، به ویژه ستم بر زنان، تنها به آزار و اذیت جنسی و جسمی و روحی محدود نبوده، بلکه بهره کشی عمیق تری در بطن این سیستم در جریان است، سیستم سرمایه داری همواره ستم و خشونت بر زنان و مردسالاری را به عناوین مختلف در جامعه بازتولید و تشدید می کند، مبارزه بر علیه خشونت بر زنان، نمی تواند از مبارزات طبقاتی با سیستم سرمایه داری و بدون دست بردن به ریشه های تاریخی ستم کشی این نظام جدا باشد. اگر چه رهایی کل زنان زمانی تضمین خواهد شد، که به مالکیت و روابط کالایی در جامعه خاتمه داده شود ولی مبارزه علیه اشکال خشونت بر زنان می بایست امری دائمی و متشکل در بطن همین مناسبات کنونی باشد.

خشونت جنسی که امروز نسبت به زنان در کلیه جوامع و در سطح کلان و در ابعادی وحشتناک شاهدهستیم، اساسا نه زائیده ی وجود جنس مرد و

امری طبیعی، بلکه محصول طبقاتی شدن جامعه و بروز مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله و استثمار اکثریت مردم توسط اقلیتی ناچیز می باشد. زیربنای تولیدی، به وجود آمدن و رشد مناسبات گندیده ی طبقاتی در روبنای جوامع بشری از جمله در مناسبات بین مردان و زنان منجر شد و ابعاد گسترده یافت و تبدیل به فرهنگی منحط گردید. صرف نظر از این که امروز به عنوان یک پدیده ی ارتجاعی باید در حد روبنائی با این عادت کهن سال مبتنی بر زورگوئی مرد بر زن مبارزه کرد، اما حل نهائی آن در گرو از بین بردن ریشه ی تمایزات یعنی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله و استثمار انسان از انسان می باشد. مع الوصف خشونت علیه زنان اکنون چنان ابعاد گسترده ای به خود گرفته است (نظیر سوء استفاده جنسی، خشونت فیزیکی و روانی، کنترل زنان به صورتهای مختلف از جمله در لباس پوشیدن، در نداشتن حق سفر رفتن مستقلانه، در گرفتن کار، در ختنه کردن دختران، در ممانعت از سقط جنین، در چند همسر داشتن، در کشتن زنان بعد از مورد تجاوز جنسی قرار گرفتن، کشتن دختران در حالت جنینی و یا کشتن آنها به دلیل "حفظ شرافت خانواده"، فروش دختران، کنترل رحم زنان و...) که مبارزه برای قطع هر کدام از آنها وظیفه ی کلیه ی انسانهائی است که برای ساختن جهانی فارغ از ظلم و ستم مبارزه می کنند.

لذا هیچ خواست طبقات و اقشار استثمار شده و ستم دیده ای بدون سازمان یابی آن متکی بر خطوط استراتژیکی و تاکتیکی درست و ماتریالیستی - دیالکتیکی و شرکت مستقیم و سازمان یافته ی خودشان در کسب حقوق خویش، ممکن نیست. جنبشهای بسیار بزرگی در تاریخ به دلیل فقدان هدف جدی، و فقدان سازمان یابی با ناکامی روبه رو شده اند. داشتن هدف نیز بدون شناخت عینی از وضعیت طبقاتی، از جمله توازن قوا بین حاکم و محکوم، تمرکز افکار درست پیشروان آن طبقه یا قشر اجتماعی در سیاست مبارزاتی و سازمان دهی این مبارزات و در یک کلام بدون تجمع پیش روان آنان در تشکیلی فهیم، مبارز و دارای پیوندی فشرده با طبقه یا قشری که به آن تعلق دارند، ممکن نمی باشد.

بدین ترتیب، زنان باید متشکل شوند. این تشکل هم در سطح کاملاً جنسی و زنانه باید صورت گیرد و هم به دلیل داشتن دردی مشترک با اکثر مردان، در صورتی هم راه با موفقیت خواهد شد که هر دو نوع تشکل سمت گیری درستی داشته باشد. به دیگر سخن رهائی زنان به تمامی و صرفاً در دست خودشان نمی باشد، درست به همان گونه که رهائی مردان تحت استثمار و ستم نیز بدون شرکت زنان تحت استثمار و ستم در مبارزات شان، ناممکن است.

ختم کلام باید اشاره کنم که تفکر فمینیستی به همراه خود عملکردهای متنوع و قدرت تجهیز خاص خود را طلب می کند. اما در جهان امروز این عملکرد ها مورد مخاطره جدی قرار گرفته و مرتباً کم رنگ تر جلوه داده می شوند. اگر که فمینیست ها مرتباً به جهان پیرامون خود و به تفکرات خویش به صورت انتقادی نگاه نمایند و به بحران هائی

که مرتباً فمنیست‌ها را دوره می‌کند نپردازند و رنجی را که در شرایط امروز جهان به زنان و بخصوص به بخش آگاه آن وارد می‌شود که این خود پیامد پروسه دردناک زندگی در جهان سرمایه داری کنونی و جهانی سازی نئولیبرالی است را مورد تجزیه و تحلیل و نقد قرار ندهند در این صورت نمی‌توانند در مقابل این خطرات به موقع عکس‌العمل نشان دهند. سازماندهی همبستگی بین المللی زنان در زمانی که رژیم جهانی بازار با قدرت به استثمار بی سابقه زنان در سرتاسر جهان مشغول است، بی شک با زمان گذشته و مناسبات سرمایه داری گذشته فرق‌های اساسی دارد. می‌بایست بدنبال اشکال متفاوت از سازماندهی بود که بتوان توسط آن همبستگی بین المللی زنان را قابل رویت نمود و رابطه زنان جنوب و شمال جهان را برای انتقال تجربیات منطقه ای و راه‌های مبارزه بر علیه رژیم‌های منطقه ای و رژیم جهانی بازار برقرار نمود. عدالت اجتماعی بدون برابر جنسیتی در تمامی زمینه‌ها هیچ مفهومی نخواهد داشت و سرانجامی نخواهد داشت. در جهان کنونی سیاست و اقتصاد و فرهنگ و اجتماع تحت تاثیر مناسبات بازار جهانی قرار دارند. بنابراین برای برقراری برابری جنسیتی می‌بایست در تمامی این زمینه‌ها به مبارزه پرداخت و دخالت مستقیم داشت. زمان آن که زنان تنها برای رسیدن به اهداف خود و در بلوک خود مبارزه نمایند گذشته است. اهداف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی اجزاء غیر قابل تفکیک اند. فمنیست‌ها برای نیل به اهداف خود باید سازماندهی‌ای مناسب این شرایط پیدا نمایند و برای رسیدن به برابری جنسیتی در تمامی این زمینه‌ها فعال باشند. مسلم است که هیچگاه در این راه ناهموار و دشوار نمی‌بایست از خواست‌ها و شعارهای مختص خود حتی ذره‌ای عقب‌گرد نمود اما برای تغییر جهان و برقراری عدالت اجتماعی‌ای همراه با برابری جنسیتی راه چاره‌ای دیگر وجود ندارد. از این روی بررسی اشکال نوین سازماندهی امر مسلم و ضروری پیش روی جنبش فمنیستی و جنبش زنان چه بطور منطقه‌ای و چه بطور جهانی است.

از سوی دیگر طرفداران نئولیبرال آزادی زنان هم تلاش می‌کنند که مشکل جنسیتی را غیر سیاسی ساخته و مسیری فردی به آن بدهند. سیاست جنسیتی تفکر نئولیبرالی که تلاش دارد زنان را خام سازد می‌بایست در مرکز توجه و بحث‌های تمامی فمنیست‌های جهان باشد. شرایط زندگی زنان در مناطق مختلف جهان بسیار گوناگون و گاهی متضاد هم است. تلاش برای شناخت متحد و زبان سیاسی متحد که بتواند جهت‌های متفاوت و جنبش‌های متفاوت و موقعیت‌ها و جریان‌های متفاوت زنان را فعال سازد و اهداف مشترک سیاسی و اجتماعی برای مبارزه متحد در راه برابری جنسیتی در تمامی زمینه‌ها را به وجود آورد، باید یکی دیگر از تم‌های مهم فمنیست‌ها در سطوح منطقه‌ای و جهانی گردد.